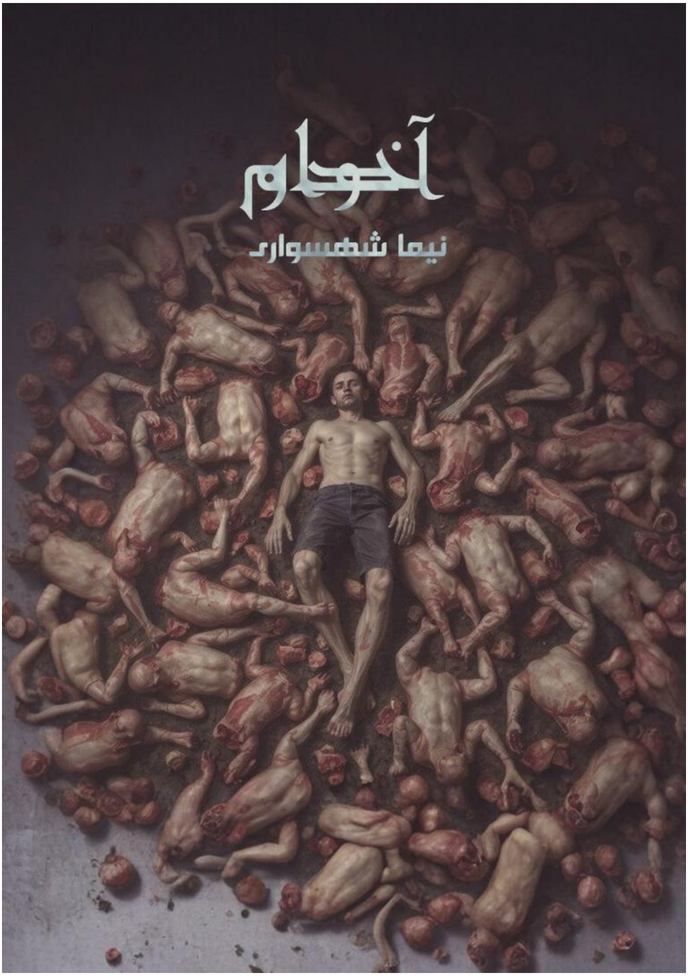

نیما شهسواری

سخنی با شما

به نام آزادی، یگانه منجی جانداران.

ای به چشم بخورد و همگان راهایم چنین نگاشته‌دانم تا در سرآغاز کتاب‌بر خود وظیفه می واسطه آن برخی رااز این درخواست باخبر سازم. نیما شهسواری، دست به نگاشتن کتبی زد تا به چنین‌به خود بخواند، قشری را به آزادگی دعوت کند، موجبات آگاهی برخی گردد و این واسطه رزمش تجارتی برپا دارد و این رزم پاک‌افکارش را نشر دهد. بر خود، ننگ دانست تا به را به ثروت مادی آلوده سازد.

هدف و آرمان من از کسی پوشیده نیست و برای دانستن آن نیاز به تحقیق گسترده نباشد؛ زیرا که هماره سخن را ساده و روشن بیان داشتم و اگر کسی از آن مطلع نیست، حال دگربار بازگو شود.

کران خداوند، الله، یهوه، عیسی، انسان و یا هر نام دیگری که‌های بی‌به پا خاستم تا برابر ظلم غایت و هدف را هماره با قدرت تلاقی داده است، فریاد برآورم و آزادی همه جانداران را فراهم سازم؛ رهایی جاودانی که دارای یک قانون است و آن احترام و آزار نرساندن به دیگر جانداران، ها است گیاهان، حیوانات و انسان.

دانم که در راستای رسیدن به این هدف والا که همانا آزادی است، قانون‌بر خود ننگ می رهایی را نقض و باعث آزار دگر جانداران شوم.

توان راه گذشتگان را در پیش نگرفت و دگر چون‌با مدد از علم و فناوری امروزی، می گذشته برای نشر کتب از کاغذ استفاده نکرد؛ زیرا که این کاغذ از تن والای درختان زیبا غارت گاه‌شود و موجبات مرگ این جاندار و تخریب طبیعت را حادث گردد. من خود هیچ ام از ناشران کتب، نشر ندادن این‌هایم را بر کاغذ، جان درخت، نشر ندادم و تنها خواسته‌نگاشته رسانی‌ها بر کاغذ است؛ حال چه از روی سودجویی و چه برای ترویج و اطلاع‌نگاشته.

گیری از فناوری در برابر مرگ و تخریب درختان، این جانداران والا،توان با بهره‌امروز می

مدد از این‌شک بی‌دانید که بی‌ایستادگی کرد؛ پس اگر شما خود را مبلغ افکار آزادگی می گاه به قتل طبیعت دست نخواهید زد. اگر هم تنها هدفتان سودجویی است و برنگاشته نیز هیچ توانید از فناوری بهره بگیرید تاعام درختان می‌بهره از کشتار و قتل‌این پیشه پا فشارید، بی حق و قابل تکریم گرددکردارتان از دید من و دیگر آزاداندیشان به.

امید آزادی و رهایی همه جانداران‌به

فصل اول

ای؟تا کنون بوی خون را استشمام کرده

بوی گوشت آغشته به خون را چطور؟

گیرد، آنجاست‌ای که گوشت بر روی آتش و زغالِ در حال اشتعال قرار می‌وای از آن لحظه کند و در میان آتش و زغال است که خون آرام آرام ازکه نهایت عطر و بوی خود را رها می غلطد و همین کافی است تا من دیوانه شوم، دوست‌های مشتعل می‌روی گوشت به روی هیزم ها فرو برم و خون داغِ در میان آتش را زبان بزنم، لیس بزنم و برای کوتاه‌دارم زبانم را میان زغال ،بار خود پاسخی گویم‌زمانی به این عطش جنون

،خوار است‌راستی نام من الکس آدم

دانم که من دیوانه وخوبی می‌دانم این نام را چه کسی و در چه زمانی بر من نهاد، اما به‌نمی شوم وکند از خود بیراه می‌مجنون خون بوده و هستم، مرا گوشت لخت و عور دیوانه می ی‌اش خواهم شد، دیوانه‌چکد و تشنه لیسیدن‌فشارم، از زبانم آب می‌تیز کرده را بر هم می‌دندان آن هستم که زبان بر گوشت عور بکشم و آن را آرام آرام مزه کنم

آیا تو هم باور داری که گوشت را باید آرام مکید و در دهان مزه کرد؟

آیا از نظر تو زیبا این نیست که گوشت و خون را با دمای در دهان پخت و آنگاه مزه مزه کرد؟

ی آن طعم عجیب وی او هستم، دیوانه‌دانم شمایان چه نظری دارید اما من دیوانه‌نمی اش‌مدهوش کن نده

تابم کرد از جای‌شوم و آنگاه که گرسنگی بی‌با بوی خون بر بینی از خواب بیدار می ام، آمدم‌خیزم، همانند حال که با بوی خون در بینی از جای برخاسته و در تمنای تو بر آمده‌برمی روم وها را یکی دو تا به پیش می‌تا تو مرا بر خویشتن بخوانی و آرام کنی و حال در تمنای تو پله

ها را درهای آن سرما کده را باز خواهم کرد، آنجا که تلنبار بیشماری از خون و جنازه‌دربازه خود دفن کرده است

ی سلاخی شده را در خود دفن کرد و در آرزوی من ایستاد، او ایستاده تا من او راچند جنازه خواند، هر جنازه از هر گوشت،در خود ببلعم و در خویشتن فرا بخوانم، او مرا به خود فرا می ی بوی خونین در خویش است، اوبلعد، او همانند من دیوانه‌خون و پوست را در خود می کند و برای خودها را در خود دفن می‌بلعد، تمام جنازه‌ی خون را در خود می‌وار همه‌مجنون های آن‌ها را پیمودم و بر دربازه‌ای از آن، پله‌دارد، و من دیوانه حال در تمنای جرعه‌نگاه می ام‌ایستاده

ی آنان را خویشتن بدین خانه آوردم و برای خویش مهیاشناسم، همه‌ها را می‌تمام آن جنازه ها را مزه مزه کنم،خواهم آن‌ها را آوردم تا در روزی با خیال آسوده همه را ببلعم، می‌داشتم، آن ،ها و بر زبانم به چشم‌خواهم تمام طعم خون را زیر دندان‌می

حد و حصر مدفون نشده وای تازه را بیرون خواهم آورد، آنکه هنوز در یخ و سرمای بی‌تکه ،کماکان طعم گرمای خون را در خود دارد

داریم تا گرمای‌کنیم، چرا آنان را رها نمی‌ها را در این سرما دفن می‌راستی چرا این جنازه‌به ،جان خود را نگاه دارند تا تو مرگ و زندگی را در آن مزه مزه کنی

،تر است یا آنگاه که جان در بدن قربانی است‌طعم‌به نظر تو جنازه خوش

شک گرمای جان نهفته در میان خون و گوشت همه راوار نگو، بی‌وای از آن طعم دیوانه ها راسوی خود فرا خواهد خواند و بر آنان دنیایی از تازه‌وار به‌مجنون خواهد کرد، همه را دیوانه خواهد گشود

ها خواهم خواند تا تو را بر این طریقت فرا بخوانم، تومن برای تو از تمام آن روزها و ساعت ی اجدادم به پیش گرفتند فرا بخوانم، تمام آنان که‌را بر این راهی که سالیان دراز نه من که همه .وار بر این راه سر کوفتند و خود را تسلیمان راه آزار خواندندیوانه

برم و آن جنازه که خون بیشتری در خوددر میان قبرستان دفن شده در دل سرما دست می ،کشم‌ای از گرمای جان را کماکان در خود نگاه داشته است بیرون می‌دارد و ذره

،های خونین در هم‌این قبرستان بهشت من است، پر از جنازه

ها، پاها، مغز، چشم، گوش، زبان و همه جای آنان برای من است، زیر دندان‌ها، دست‌ران ها را خواهم نوشید، اما حال باید مقداری‌یک به یک آنان را تکه خواهم کرد و خون در میان آن ،از این گوشت راسته را بیرون بیاورم

بود، با حرکت ودرستی دویده‌خاطر دارم، او به‌شناسم، آن قربانی را به‌این گوشت را می اش گوشت بود، تمام تنش‌ها را از خود دور کرده بود، او همه‌ی چربی‌جست و خیز بسیار، همه توانم بوی خاک و دشت زیرکنم، می‌از چربی بیزار بود و حال آن را در برابر بینی استشمام می پای او را به مشام بکشم و او را در میان دشت در حال دویدن بجویم، خاک برخاسته در میان ،کنم‌آسمان از رد پاهای او را احساس می

رسد، او هر روز دوید و در جست و خیز بود تا در نهایت‌بوی خاک در آسمان به مشامم می های‌ی تنش عضله است، وای از عضله‌ی او گوشت است، همه‌به چنین لعبتی بدل شود، حال همه ها چیزی نگوقربانی

فهمی،ها را می‌شود، خونی در خویش ندارد اما تو طعم دویدن‌گوشت آن در دهان آب می خاک در آسمان را به‌توانی احساسش کنی، همه‌ی تنومند می‌هر بار با فشردن دندان بر این لاشه ها را به خاک بکشی و در خون کنی وای از بوی خاک که همه‌دویدن‌توانی همه‌مشام بری و می ها خواهد انداخت، آنجای که قربانی به دستانم چشم‌مشامم را پر کرده است، مرا به یاد آن ضجه دوخت، آنجای که همه جانش خواهش بود، با التماس به دستانم چشم دوخت و من خاک بر ،آسمان کوفتم و خون در هوا خواهم کاشت

ها در میان زبانش والتماس در میان عضلاتش، ترس در میان گوشت تنش، ضجه و ناله زبانش را به دندان در دهان خون بر وجودم پر خواهد شد تا پیشانی بالا خواهد رفت و حالا ی او را در خود خواهم کرد و در خویش‌توانم خام تمام زبان را به درون خویشتن ببلعم، همه‌می ،خواهم خورد

هاکنید مجنون نیستم، جای ترس نیست، این‌قدرها هم که خیال می‌نگران نباشید من آن خاطر تفکرات ضد و نقیض گاه و بیگاه من است که معدود زمانی مرا اینگونه مجنون تصویربه ،چیز عادی است‌کند اما اگر در وجود من ریز شوید همه‌می

ای؟چه چیز غیر عادی در من جسته

روم، از میان‌سوی یخچال خانه می‌من چه کردم، در حال حاضر خیلی آرام و متشخصانه به ام‌گونه چربی اضافه است و دیشب آن را آنجا گذاشته‌یخچال تکه گوشت عوری که بدون هیچ ،دارم‌بر می

این چه مشکلی دارد؟

های درون یخچال‌برم، بوی جنازه‌خب درست است، مقداری بینی به درون یخچال فرو می کنم و آنگاه از دورن ظرف، گوشت لخت را بیرون کشیده و زبان بر روی آن‌را استشمام می کشم‌می

بود، درست است که با زبان آن‌درست است، در کنار ظرف مقداری خون مانده و دلمه بسته کنند؟جوم اما مگر بقیه این کارها را نمی‌را بیرون کشیده و در دهان می

ها گوشت را برداشته و چند باری آب کشی کنند، بعد از آنکه خونِ بر آن ازخب شاید آن ای برای پختن بگذارند و من عادت به این کار ندارم، چرا که هر قدرمیان رفت آن را در قابلمه ،تر خواهد شدتر باشد غذا هم خوشمزه‌خون بر روی گوشت مانده و تازه

آیا بدین باور نداری؟

ام؟کنی من خیالاتی شده‌آیا فکر می

،گویم‌کنم آنجا که از طعم خون و گوشت در کنار هم می‌کنی من اغراق می‌آیا فکر می

ی شد، همانند من که هم‌ی آن خواه‌تنها کافی است باری آن را مزه کنی، آنگاه تو هم شیفته مکم‌اکنون تکه گوشتی را بر دهان برده و آن را آرام آرام می

مثلاً اگر کسی از دورتر مرا ببیند چه خواهد گفت؟

های‌ای ببیند، اما خودم هزاران بار آنان را در میان رستوران‌شاید مرا مبدل به خونخواره ام، بیشتر آنان که با پرستیژ بسیار در حال ادا اطوار در آوردن به این سوء و آن‌شکیل شهر دیده گویندروند در هنگام صرف غذایی که متشکل از گوشت است، با اصرار به متصدی می‌سوء می ،خام و پر خون باشد

اندازند و خون‌های خود نظر می‌ی ظرف‌بینم که چگونه با ولع بسیار به گوشه‌من آنان را می کنند، من نگاه آنان را در میان خون خواهم دید و اگر کسی در اطراف‌در کنار ظرف را نگاه می سرشک ظرف و خون را با هم‌آنان نباشد و این ادا اطوارهای جمعی به آنان اذن دهد بی ها را به دندان بکشند،سوی متصدی و آشپز بروند و در میان اجاق گوشت‌کشند، حتی شاید به‌می ی گوشت‌ی خون در آن و یا شاید به میان قبرستان و یخچال آنجا رفتند و با همه ولع همه‌با همه ها را ببلعیدندو خون

،مانند من‌شناسند، درست به‌ی ادا و اطوارهای جمعی را می‌اما آنان همه

توانم آن تکه گوشت را برشناسم، مثلاً حالا که در خانه تنها هستم می‌من همه همه را می دهان ببرم و روی آن را لیس بزنم و سپس آن را بمکم اما اگر کسی اینجا بود و یا در خیابان کشیدم و بعد از پختن با وقار و کلاس بسیار بابودم آنگاه با ادب و آرام انتظار پخته شدن را می بردم‌چنگالی در دست آن را آرام آرام به دهان می

کنم‌زیاد نگران نباشید، حال هم همان کار را می

کنید، من الکس متمدن و این انسان خردمند و هوشمند قرن بیست و یکم‌آیا واقعاً خیال می های‌که از دیرباز اشرف مخلوقات بوده و حالا با کرامت و وقار خود جهان را جولانگاه گام برد؟شده، خون و جنازه را خام به دهان می‌خویش کرده است، او که جهان برایش خلق

کنید من تا این اندازه بی فرهنگ و تمدن هستم؟آیا خیال می

ی شما مزاح کردم، در واقع، آنگاه که از خواب بیدار شدم،نه اینگونه نیست، من با همه ،سوی آشپزخانه رفتم‌گرسنه بودم پس از جای برخاستم و به

ای که دیشب آنجاها یخچال تکه گوشت تازه‌درب یخچال را گشودم و آنگاه از میان قفسه جات بسیار و سبزیجات درون فر گذاشتم و حالاگذاشته بودم را برداشتم، آنگاه آن را با ادویه کشم‌دور زمانی است که انتظار پختن آن را می

کنم‌های بسیار را صرف طبخ گوشت می‌در حقیقت بیشتر اوقات من ساعت

کنید تنها من اینگونه هستم؟آیا خیال می

گذارم؟آیا من زمان بسیار برای طبخ گوشت می

های بسیار را برای طبخ گوشت‌ی مردمان ساعت‌نه بسیاری از آدمان، بی اغراق همه کنند تا بوی گوشت و خون درون آن را تغییر دهند باگذارند، آنان تمام تلاش خود را می‌می جات سعی در تغییر طعم و بوی‌ها، حبوبات، سبزیجات و صیفی‌های بسیار، میوه‌مدد از ادویه ،گوشت دارند

آیا آنان بوی خون در میان گوشت را دوست ندارند؟

،حقاً که دارند

شاید این هم راهی برای متمدن بودن است، شاید اگر اینگونه عمل نکنی از آن تمدن سرشار بشری و کرامت بزرگ انسانی سرت بی کلاه بماند و تو در میان اعماق فرسودگی، وحشیت و ،های گذشته و حیوانات بی مایه اسیر بمانی‌بربریت نسل

،شاید هم حکمت تمام این پخت و پزها در همین است

سوی آن‌انتها پایان داد، حالا باید به‌بالاخره صدای فر مرا به خود خواند بدین افکار بی رفتم‌گوشت پر خون می

،کنندتمام خون نهفته در آن را خالی می

آری درست هم همین است، با این کار دیگر خونی باقی نخواهد ماند و این اشرف تواند بدون خون از جان به درد و آرام بخورد بی آنکه حتی‌ها می‌مرتبه، این متمدن دوران‌بزرگ های‌های بی خون و خون‌گوشت‌ای بر تمدن خویش بخواند، او است که آرام همه‌ای، لطمه‌لحظه بردتبخیر شده را به دندان می

ها فرو روم و با دندان همه‌مثلا من حالا شاید دوست داشته باشم با صورت به درون گوشت ها به‌است، بیشتر از جنازه‌را تکه و پاره کنم، آنگاه که دهانم پر از خون و با گوشت عجین شده توان تطهیر کرد؟ها را هم می‌مانند خون آن‌کنیم، آیا به‌ها چه می‌دهان ببرم، راستی ما با جنازه

توان به خود خواند که آنان جنازه نیستند؟آیا می

ای‌ای بر این جنازه بگذاریم، نام تازه‌مثلاً شاید ما با تمام عقل و خرد نهفته بر جانمان نام تازه که بیانگر اوج فضیلت ما است

گذاریم و آنان‌توان اینگونه افزود که ما بر این بی همه چیزان منت می‌به نظرت در نهایت می دانیم‌را لایق دریده شدن می

کنم، او باید به خود ببالد که اینگونه با جان بی ارزشش مرا سیر کرده‌من که اینگونه فکر می ،است

ها است، کسی که بتواند این‌ترین ارزش‌این ارزش کم و کوچکی نیست، این یکی از بزرگ ی همین ارزش نهفته درون‌مرتبه را سیر کند با ارزش است، تمام ارزش او به واسطه‌اشرف بزرگ ما بدو داده خواهد شد و به خود خواهد بالید، ما نیز بر او منت خواهیم گذاشت و او را به مرتبت ها در کنار ما باشدسیر کردن خود خواهیم رساند، او جایگاهی خواهد داشت تا در این ساختن

سازیم؟ما چه می

است‌سازیم، چه آنچه بی ارزش و چه ارزش درون آن نهفته‌چیز می‌ما همه

سازیم‌ها را نیز ما می‌راستی خاطرت نبود که ارزش

،پس خیال خویش را آسوده دار و حال در کنار من به دندان ببر

ی بدنت را به‌دوست داری آرام و با کلاس در حالی که کارد و چنگالی در دستم است تکه دندان بکشم و ببلعم، یا دوست داری با تمام بربریت نهفته درون وجود پلید شمایان، تو را به دندان بجوم و قورت دهم

مانند آدام سی کش خواهد آمد و هر قدر فشردن آن افاقه نخواهدگاه گوشت درون دهان به ی کوچک و بزرگ راکرد، این هم از بی لیاقتی شما بیکارگان است، شما که حتی همین وظیفه ،دهیدآسان از دست می

ام؟کنید، این کم ارزشی است که من به شمایان داده‌آیا خیال می

من اجازه دادم تا شما بی ارزشان، معده مرا پر کنید و حالا با این بی خردی و صفتی راحتی شمایان را ببلعم‌گذارید تا به‌نمی

برم و او را بر دهان خواهم‌بر سر میز شام و ناهار هر جا و در کنار هر تن آرام به دندان می دهدهای گوشت جانش خواهم برد و او را خواهم چشید، طعم خون می‌کشید، دندان بر تکه

ی آن را خالی‌توانند همه‌توانند خون درون او را از مزه بیندازند، نمی‌ی تلاش هم نمی‌با همه خواهم،ی او را می‌های جان او مانده است و من همه‌و تهی کنند، باز هم از آن خون درون بافت خواهم‌ی وجود او را می‌من همه

ای از وجودش که هیچ استخوان و چربی در خود نداشت را در میان فر بامثلاً امروز تکه پز کردم و حالا در حال به دندان کشیدن و جویدن آن هستم‌ی خون نیم‌همه

ای از مغزش را بریدم، در میان ماهیتابه انداختم و با روغن زیاد سرخ کردم، آنگاه‌دیروز تکه های او را پیش از مرگ دیدم، تمام اضطراب‌ی ترس کشیدم گویی همه که مغزش را به دندان می های آخرش را، آنگاه که روزی پیشتر بر آن شدم تا زبان او را به درون آبی بپزم و برو نفس کرد وزد، او ناله می‌دهان ببرم با جویدن و نرمی بیش از حد آن به یاد روزی افتادم که ضجه می ،بلعیدم‌من او را می

دویدی تلاش می‌دوید با همه‌دوید، او در دهان من هم می‌های او در میان روغن داغ می‌ران ،کرد، او برای زنده ماندن تقلا کرد و من آن را به دندان کشیدم و گاز زدم‌و تقلا می

،دودگاز زدن او در حالی که می

،دادحد و حصر بشری مرا اجازه می‌وای که اگر این تمدن بی

بود، او دوست داشت تا در حال دویدن،مثلاً اگر آن مرد درون رستوران را هم امان داده ،ها، تماماً عضله خواهد بوددانست که در آن حالت آن‌ها را دندان بزند، او می‌ران

ی وجودش را عضله خواهد گرفت و شاید بدور از زمانی در تمدن او را در میان دویدن‌همه در دهان برد، من دوست دارم تا او را در حال دویدن گاز بزنم و او بیشتر بدود، آنگاه که دوید او هایش را به چشم، روزی که تخم چشمانش را فشاررا زمین بزنم و گرمای خون درون شریان های او از ترس دریده‌مانند تمام دویدن‌دادم، در دهان آبی به طعم وحشت رها شد، گرم بود، به ی وحشتش راکردم و حالا که او در دهانم بود همه‌دوید و من او را تعقیب می‌شدن، او می بلعیدم‌می

تر خواهد کرد اما بایددانم به واقع آیا وحشت در میان عضلات و یا دویدن آن را صفت‌نمی سرعت پاسخت را بدهم‌اینبار هر دو را امتحان کنم تا بتوانم به

مثلاً اگر آن زن و مرد با وقار در میان رستوران مرا گرفتند و از من خواستند تا از تمام تجربیات خود چیزی بگویم آیا من پاسخی برای وحشت و دویدن خواهم داشت؟

گاهاً تمام گوشت جان آنان را چرخ خواهم کرد، آن را به اشکال مختلف خواهم پخت و های مختلف نگهداری خواهم کرد، گاه آنان را دودی خواهم کرد، گاه آنان راصورت‌همه را به هایی خواهم داشت تا هرمانند بسته‌هایی پر ادویه به‌نمک سوز خواهم کرد، و گاه در میان تکه جا مزه خواهم کرد و تنشان را گازگاه بتوانم آنان را به زیر زبان احساس کنم، آنان را در همه ها راتوانستند تمام این طعم‌خواهم زد، و آنان مجبور به اطاعت خواهند بود، اما ای کاش آنان می تولید کنند و شاید روزی من آنان را تولید کردم

طعم سوسیسی که از وحشت بر آمده است

ای خونین از جانی که در عذاب جان‌کالباسی که با دویدن و اضطراب شکل گرفته و تکه ترای خواست آنچه از همه دردناک‌داده است، همه را خواهم ساخت و آنگاه که او از من تکه تر کرده است‌طعم‌شک، رنج آن را خوش‌بوده را به او خواهم داد که بی

بود، اگر بود هم‌ها هم‌ی تمدن و فرهنگ چیزی فراتر از طعم‌آیا در میان این بزرگی و همه ی هنجارها است‌بی ارزش و ضد همه

اش بر خلاف هنجارها است‌آری همه

ها را با زخمی‌تکه استخوان کوچکی در میان گوشت به زیر دندانم رفت و تمام این اندیشه دانی‌سوخت، می‌در دهان بی رنگ کرد، تمام جانم درد شد و رنج به وجودم رخنه کرد، می سوخت دیگر توان تکان‌استخوان تیزی بود که دهانم را پاره کرد و دهانم پر از خون شد، می دادن دهان را نداشتم و برای چندی احساس بی حسی همه دهانم را گرفت و از رنج، چشمانم ی‌ی گوشت را تف کردم و لعنت فرستادم، به زمین و زمان دشنام گفتم و همه‌سیاهی رفت، همه های مانده بر میز رای گوشت‌سوخت همه‌ها به یکباره خاموش شد، در حالی که دهانم می‌زیبایی ،به آشغال انداختم و به میان تختخواب خود رفتم

جز رنج میان دهان مرا باقی نماند وسوخت، هیچ به‌چشمانم را بستم اما باز هم دهانم می ها خود را خواب کردم تا درد را فراموش کنم وشمار از قرص‌ی تابم را برد و با تعداد بی‌همه ای آرام بخوابم‌برای لحظه

فصل دوم

ماننددچیز برای من مهیا است و آن شب هم به‌کنم، در شب همه‌ها این کار را آغاز می‌بیشتر شب
ها همین کار را کردمبسیاری از شب

آغاز شب رؤیایی من آنجا که کسی صدایی را نخواهد شنید کسی را نخواهد دید و من در
مانند من نیستند بسیاری در ساعات دیگری از روز بدین طریقتانتظار خواهم نشست، البته همه به
برندشوند و این پیشه را به پیش می‌رهسپار می

ی ما است؟راستی این پیشهآیا به

ایم، آنان برای سالیان دراز و بسیار بر این پیشه پا فشاری‌من و اجدادم همیشه این کار را کرده
کردند و این طریقت خانوادگی را به من سپردند و حال در شبی تاریک که کسی را یارای یافتن
دیگری نیست و چشمان توان دیدن نخواهد داشت من در انتظار خواهم نشست

های بسیار در انتظار خواهم نشست و هیچ صدایی از من به بیرون درز نخواهد کردساعت

کنم، آنجا زمانی است که باید سکوت راستین را درها حتی فکر هم نمی‌دانی در آن زمان‌می
ی صداها را در خود ببلعم تا دیگر صدایی از من نفوذ نکند و در این‌آغوش بگیرم باید همه
مانند سنگ زیرین آسیاب بی تحرک بمانمخموشی خارا به

مانند من رشک خواهند ورزید، تمام آنانی که بر آرزوی این پیشه‌ها بر این سکوت بی‌آن
رسانندروزها را به شب می

تمام مجانین دل خون این شهر

ی دگر آزاران جهاننه فقط این شهر که همه

من دگر آزار و این شهر آزارگر است

آیا کسی در این شهر بدور از جستن آزار و قدیس خواندن آزار بر دیگران روزی را به شب

است؟برده

صدا که صدایی از من بیرون نیامد و حتی فکری بر سرم‌در میان آن شب تاریک و بی خواند نه آنکه خواب بر چشمانم آمده‌نگذشت تنها یاد آن احساس مرا برای بیداری به خود می شک پر از اضطراب توان خوابیدن و خواب دیدن نخواهند داشت‌باشد همه در آن حال و هوا بی ی آن احساس ما را بیدار خواهد کرد و میخکوب بردار تنها به یمن خاطره‌اما این سکوت دنباله جای خواهد نشاند

دیدن احساس وحشت و دلهره برای مقدسان آزار خواه معنای پرستش است

ی ماایم همه‌ما بندگان آزار، ما که با آزار دیگران توان و قدرت لازم برای زندگی را جسته ی لذت از رنج، بندگی‌سر تعظیم بر احساس وحشت قربانی خواهیم برد و سجده بر این کعبه خواهیم کرد و آن احساس مرا به خود خواند و بیدار به پیش برد

دانست چه‌داشت، گویی می‌صدای پای او را از کمی دورتر شنیدم، او پر وحشت گام برمی در کمین او است

من عادات بسیاری در شب قدسی آزار دیگران داشتم

شد که با شنیدن صدای پای او این مراسم قدسی راآری مراسم عشای ربانی آنگونه آغاز می بردم‌به پیش می

آوردم و قربانی را باهای بر زمین به وجود می‌ابتدا صدای آرامی از اصطکاک پا با برگ جستم‌وحشت می

کرد و من باسر خود نگاه می‌شنوم به پشت‌او با ضربان قلبی بالا که از آن فاصله آن را می دادم و او همه را برای‌سمت او را نقش می‌تکان دادن پای بر زمین پر برگ تصویری از دویدن به کردای در ذهن تصویر می‌ثانیه

شنیدم‌ام و من صدای منفجر شدن قلبش را می‌دید مرا که در کمین او مانده‌او می

بردم و در اعماق رنج به‌من در این مراسم قدسی، شب آزار او را به منزل مرگ می کردم‌های وحشت رها می‌دروازه

...دید و من‌های من می‌او بی کس و تنها در خاموشی شب خود را در میان چنگال

ی دریده شدن است‌دید که چگونه در این اسارت پر رنج آماده‌می

کردم‌کرد و من او را گاه و بیگاه دنبال می‌جست و خیز می

کردم‌عمد رها می‌گهگاه او را در این تعقیب به

کردی دریدن می‌کرد او را آماده‌امید در دل قربانی گوشت تن او را صفت و جوان می

کرد و آنگاه که دوباره با صدای‌ای بخشیدن و فدیه دادن رهایی او را سرمست می‌برای ثانیه شد در انتظار تپش بلند قلب اورو می‌های پاییزی روبه‌خش خش برگ و تماس پا بر برگ دویدم‌سوی او می‌نشستم و حالا به‌می

دیددوید و من را در تعقیب خود می‌او این راه را می

ای من در تعقیب او بودم و صدای ضربان قلب او را دنبال‌ی سایه‌او در پیش بود و به فاصله کردم‌می

کردم‌ای او را رها می‌رفت و دوباره برای دقیقه‌از تپیدن با فشار قلبش آدرنالین خونم بالا می

بردکرد و اشتهایم را بالا می‌بازی با شکار و قربانی مرا سر زنده می

زدم آنگونه‌ها دندانی کوتاه از پشت به تنش می‌گهگاه در میان همان تاریکی و آن تعقیب که او درد دندان بر جانش را احساس کند

های تیز در کمین او است‌بداند که کسی با دندان

به نظرم بارها خویشتن را در دهان من تصویر کرده بود

ها همیشه خویشتن را در میان رنج تصویر خواهند کرد و ضعف در وجود آنان این روح‌آن عاصی را پرتوان و قدرتمند خواهد کرد

هاها و جنگل‌ما شکارچیان متمدن این روزها همواره هم اینگونه در تاریکی شب به خیابان اند در روز و ساعات معمول درشمار مردمان را شکل داده‌رویم گاهاً برخی از ما که بی‌نمی

ی‌آوریم، دهان پاره شده‌آییم گاهاً آنان را در میان آب به چنگال می‌جستجوی شکار خود بر می ها، بیشماری از ما تسلیمان آزار را بدین طریقت‌آنان، خون ریخته از دهان در دل دریا و رودخانه خواهد خواند

ها مجنون خواهند شد و گاهی بسیاری از شکارها از این صداهای‌گاه برخی از صدای گلوله ی آنان راکنند اما ما از تسلیم تا تعقیب همه‌فرسا به تنگ افتاده بر زمین خویشتن را تسلیم می‌جان خواهیم‌خواهیم، ما زجر در وجود آنان را می‌می

دانی تمام سیرابی ما از حس التماس وجود آنان است‌می

ایستد، او درشناسم که در کنار آب در انتظار قربانی خود می‌مثلاً من کسی از دوستان را می ها نخواهی شنید، از سنگ صدا بر آمد و او هنوز هم‌کمین است، صدایی از او برای ساعت های بی جان در درکردی او جزئی از زمین است، همتای تمام سنگ‌مسکوت بود و تو خیال می مانند شن در ساحل بی تحرک ساعتی را کز خواهد کرد و گام از گام برکنار دریاها او به نخواهد داشت تا او راه خویش را گم کند

نشینیم تا شاید آنان راه‌نشینیم، می‌ما بیشتر از هر چیز در انتظار گم کردن راه از سوی آنان می ،را از خاطر ببرند و ناگاه خویش را در میان تور ما ببینند

کرد، کشتار نسل آنان چه دلنشین برای ما آزار گران واو تور را در میان آب رها می پرستندگان آزار خواهد بود، بزرگ مرتبت این اراضی آن است که بتواند نسل آنان را کشتار ای از دریده شدن تا بتوانند در این فرگشت جمعی‌کند و از آنان هیچ باقی نگذارد جز خاطره ترس را هم به نسل پس از خود انتقال دهند

فکر کن نسل بعدی بر آمده از این کشتار با چه ترسی جهان را خواهد دید، هر بار به خیال ها آن است، که این ترس‌ترین سؤال‌دانی برایم بزرگ‌خود دریده شدن را لمس خواهد کرد، می تر از جانان جهان به مرگ چگونه درمانده خواهدارزش‌در میان نسل آنان و این نژاد کهتر و بی شد و خویشتن را خواهد فروخت

اگر آنان بر آن شدند تا خویشتن را بر ما ارزانی دهند چه؟

اگر با وجود خود بر آمدند و خویشتن را در ظروفی آماده پختن کردند باز هم ما آنان را خواهیم درید یا تمنای ما برای آزار، جان آنان است

شناسم که در این شکار همراه ما نخواهند بود، اما آنان در انتظار جان در سیخ‌بسیاری را می ها آلوده نخواهند کرد،رویی‌مانده خواهند نشست آنان خویشتنِ بزرگ مرتبت را بدین زشت گاه دهان آنان‌تر از این دونمایگان زمینی خواهند داشت، مثلاً تو هیچ‌آنان مقامی والاتر و بزرگ های دررا در میان خون و خونابه نخواهی دید، انان همواره آراسته و پیراسته در کناری با چنگال دست خواهند نشست و در انتظار ما خواهند بود، اما من که همتای انان نبوده و نخواهم بود، من ،نیاز به وحشت آنان دارم

او تور را رها کرد و من چوب به میان آب بردم، من او را به بیرون آب کشیدم و دست بر دهانش گذاشتم تا صدای نفس کشیدنش را نشنوم، با چه اصراری تقلا برای نفس کشیدن کردمی

ای، درست در زمانی که در حال جان کندن برای نفس‌تا کنون به چشمان آنان چشم دوخته های‌ای، با تمام توان از میان محفظه‌کشیدن هستند، چشمان دردمند انان را دیده و دنبال کرده دوزندخواهند نفس را به درون ببلعند، آنان دردمندانه به چشمان من چشم می‌چشمان خویش می ای آنان را رها دارم تا باز هم نفس بکشند و اوخواهند تا برای ثانیه‌و با ذکر و التماس از من می دارد تا اینگونه کشتار نسل آنان آغاز شودآنان را در کنار هم رها می

صفی طویل و طولانی به بند آمده در میان توری که آنان را در خود غرق کرد و او که آنان نگریستند و توانی برای نفس‌خواند، بیشمارانی که با ترس یکدیگر را می‌را به پیش فرا می بودند تاهایی رها کرده‌کشیدند، انان را در میان اتاق‌کشیدن نداشتند، آنان در میان سم نفس می ها را از سم حل شده در میان هوا پر کنند، آنان با تقلای بسیار خود را برنفس بکشند و ریه کردندرفتند، با تمام نیمه جان بر وجودشان تقلا می‌کوفتند، به این و سوء آن سوء می‌دیوارها می دیدی، او زمان بسیاری را برای تعبیه و ساختن‌دید، برق شادی را در نگاه او می‌و او آنان را می دست ما است‌های به‌بود، این هم یکی از ساخته‌این اتاق مخوف گذاشته

آیا تو این سؤال را از من نداشتی

سازیم؟خواستی بدانی که ما چی می‌نمی

مانند او که در میان آن شب دردناک خیالاتی شده بود، وقتی درام به‌شاید من خیالاتی شده کردم انگاه که به نزدیک او گازی از تنش کندم و او مرا احساس‌تعقیبش بودم و او را دنبال می ای که معنایی نداشت و از میان سخنانش چیزی نفهمیدم‌کرد، به ناگاه بر زمین نشست و با ناله

کرد ومانند ناله بود، شاید مرا تمنا می‌خواند، به‌سلانه و آرام با خود می‌فریاد زد، چیزی را سلانه های‌مانند او در برابر اتاقک‌وار به‌کرد تا به او امان دهم و من دیوانه‌در خیال از من خواهش می مانند اویی که مردم شهر را فرابود، به‌مانند او که فرزند خود را به پیش فرا خوانده‌ساخته، به کندن هرزگان پست نژاد را نشان داد نگاه کردم، همه نگاه کردیم و حال در حال‌خواند و جان بینم‌دیدن من است و من رنج او را می

شمار روزگاران گذشته درمانند من و آن بی‌دید، به‌فرزندش شادمان جان کندن آنان را می کودکی که جان کندن شمایان را به چشم دیدم و باز از آن روزگار برایت خواهم گفت تا تو نیز مانند من در این وانفسا بخواهی خویشتن را دریابی‌به

اندمانند آنانی که در پشت میزها در کمین مانده‌نکند تو به

ای بزرگ در حال کشیدن‌شاید حال تو هم در انتظار هستی تا او بیاید، او را ببینی که با کیسه ای بر زمین است، شاید اینگونه نیست و او پیش از آمدن به میان کلبه و در کنار آتش برای‌جنازه است،های شکیل یکبار مصرف گذاشته‌ها آنان را شسته و در ظرف‌بریان کردن گوشت قربانی کردم‌ها را تکه می‌مانند من که دیشب گوشت‌شاید حتی وظیفه تکه کردن آنان را به تو بدهد به

های او بردم و با کارد چند ضربه به آلت تناسلی برهنه او زدم، خونی‌چاقو را آرام به میان ران ،وار کارد را بالا و پایین بردم و با چند ضربه رانم را جدا کردم‌در میانش نبود و من دیوانه

کنی، دوست داری ابتدا کدام قسمت را تکه و پاره کنی، آیا دوست داری‌تو چگونه تکه می ی محکمی آن را دو شقه کنی یا آرام آرام با ملایمت گوشت را تکه کنی‌در ابتدا با ضربه

دوست دارم روزی مرا به تلویزیون دعوت کنند تا برای شما کلاسی اجرا کنم از نحوه ی من باشد، ایرادی ندارددرست بریدن گوشت در برابرتان، خصوصاً اگر آن گوشت شکار تازه ،همین شکار را برایتان تکه خواهم کرد و شما با من همراه باشید تا روش صحیح آن را بیاموزید

های محکم آنان را دید، به دیواربود، تکانه‌او هم آموخت، آنجا که به اتاقک چشم دوخته هایی خونین به بیرون‌مانند کاسه‌ها را دید، آن سم کشنده را استشمام کردند، چشمانشان به‌کوفتن های بیرون‌ها و حدقه‌های آخر را از میان چشم‌بود و در حال خونریزی بودند، آنان نفس‌آمده کشیدند و مردمان این نژاد دون را در میان جان کندن دیدند و شاید خندیدند، شاید توزده می ای در دست، سطلی بزرگ یا در میان ظروفی زیبا و شکیل‌هم منتظر او باشی، او که با کیسه

ی آن نژاد دون را به چشم ببینی و بدانی که سرنوشت‌ها را برای تو خواهد آورد تا تو همه‌آن ی آنان را در مرگ خفه کرد و حال‌آنان چه خواهد شد و او است که با این کشتار نسل همه فرگشت آنان با ترس همراه خواهد شد

دهم، چندی پیش در میان روز او را دیدم، اوو من که آرام نشسته و به فریادهای او گوش می ای در دست در روز روشن به میان‌مانند من در جستجوی بازی با شکار خود نیست، او با تپانچه‌به ها رای جنازه‌آمد و من او را دیدم که با چند گلوله چندی از قربانیان را به هلاکت رساند و همه ها را دوست‌مانند او اینگونه دریدن‌بر پشت ماشین خود سوار کرد و حالا در خانه است، اما من به ی، همه‌های دیگری هم هست که همه‌ندارم، حتی باری از کسی شنیدم که برای این سلاخی راه درد و رنج را فراموش خواهند کرد و دیگر از ترس، رنج و درد چیزی در میان نخواهد بود مانند آنچه آن را سبب روزمرگی در میان زیستن ما اشرفان ساختند و من باز هم او را تعقیب‌به کردم

ها بر زمین او را دیدم و بر خاک نشستنش را دنبال کردم، به او نزدیک شدم وبعد از آن ناله بود، دیگراو با ترس بسیار، دیگر توان ایستادن نداشت، گویی خود را به دستان مرگ سپرده خواستم، من او را در حال‌توانی بر جان نداشت تا باز هم بدود اما من او را در میان جستن می سوی او پرتاب کردم او را در حال دویدن جستم، تکه‌خواستم پس با تکه سنگی که به‌گریز می بود و نزدیکی او برخورد کرد و او سراسیمه از جای برخاست وسنگ به جایی که او نشسته ای در دست او را تعقیب کردم، من از تپانچه بیزارم‌دوید، شروع به دویدن کرد و من با دشنه

آن احساس را به من نخواهد داد قربانی را نیز آنگونه که باید به ترس و وحشت نخواهد خواهم‌ای به پایان خواهد رساند و من می‌چیز را برای ثانیه‌ی یکباره است و همه‌رساند، آن مرگ این بازی ادامه پیدا کند و و آن شب را ادامه دادم

دیدم،او را تعقیب کردم و او را به زمین انداختم، خود را جمع کرد ترس را در چشمانش می برای اولین بار چشمانش سیمای مرا دید و زبانش در کام بسته صدایی از او بیرون نیامد و به ،یکباره ایستاد و دوباره دوید

رفت،ی سرعتی که در جانش داشت پیش می‌دوید با همه‌دوید، او می‌با همه سرعت می آید، آنان که تاکردم، از اینگونه شکارهای چغر بیشتر خوشم می‌دوید و من او را تعقیب می‌می خواست فرار کند، اما هیچ با او یار نبود، حتی‌ها می‌جنگند و او با تمام ترس‌آخرین لحظه می ،زمین هم با او دشمنی داشت و با خوردن به سنگی نقش زمین شد

او را بر زمین دیدم و سرعت خود را کم کردم تا توان دوباره ایستادن داشته و از آنجا دور بود و دیگر توانی برای دویدن نداشت، خود را جمع کرد و در خودشود، اما گویی پایش شکسته ،ی پوستش گوشتش را در امان بدارد و من به او نزدیک شدم‌رفت، رفت تا شاید به واسطه

خواست کسی را به‌توانست فریاد بزند، شاید با این فریادها می‌چند باری فریاد کشید، تنها می آنجا فرا بخواند اما او هم از من ناامید بود

ای با چاقو به بدنش‌التماس نکرد و چیزی نگفت و من با سرعت به او نزدیک شدم و ضربه زدم

فکر کنم به پاهای جمع شده در بدنش خورد

ای کشید و من به فراخور فریادش‌ی ناگهانی چاقو فریاد بلندی به آسمان برد و زوزه‌از ضربه ،دور او چرخیدم‌تر زدم و به‌دومین ضربه را محکم

ی شما هم‌دادم، آری همه‌بردم و با کارد کاری شبیه به رقص انجام می‌دستان را به آسمان می ،توانید این کار را انجام دهیدمی

دهید، مثلاً باری او را دیدم هنگامی که در انتظار آمدن تو بودخیال کنم آن را هم انجام می کرد، او تصویری در آن را دید و تو به ناگاه به درون‌ی جادو نگاه می‌داشت به تصاویر در جعبه ای که در دست داشتی، شاید لگن بود و شاید ظروفی شکیل یا یکبار مصرف‌خانه آمدی با کیسه اما درون آن از گوشت پر بود، او آن را دید به یکباره ایستاد، دستانش را به آسمان بلند کرد و ،مانند حرکت چاقو در دستان من آنان را تکان داد و رقصیدبه

این مراسم عشای ربانی ما خواهد بود

ببینید و بنگرید و زین پس آگاه باشید که در هنگام مواجهه با قربانی، شکار و طعام باید جا آورد و من در کنار او آنگونه‌اینگونه با کاردی در دست رقصید باید مراتب شکرگزاری را به ای به‌چرخاندم دوباره ضربه‌کردم و او در خود پیچ خورد و در حالی که کارد را در آسمان می سرعت‌کنار رفت و من باز هم به‌او زدم اینبار خود را باز کرد و سپر پوست از روی گوشتش به ای به رویش تاختم و از خون‌زدم و فکر کنم بیست ضربه‌ضربه زدم، با ولع بسیار به او ضربه می صورتم پوشیده شد و او دیگر فریاد هم نکشید، به یکباره به یاد گوشت تن او افتادم و بر خود لعنی فرستادم

،دور است‌خوار، ای لعنت بر او که از تمدن انسانی به‌ای لعنت بر این الکس آدم

کند، ای کند، آیا آن را لگدمال و تکه و پاره می‌آیا انسان سالم و عاقل با گوشت اینگونه می
،ننگ بر من که هیچ از تمدن انسانی ندانستم و اینگونه بربریت به خرج دادم

،مثلاً یاد او بیفت که چگونه طمأنینه قربانی را آرام خلاص کرد

،من تمدن را از خاطر بردم و او برای من آن تصویر را رقم زد

ی وجود شکار پر از ترس بود، او که خود را مخفی کرده بود به ناگاه از پشت‌آنگاه که همه
او ظاهر شد و به آرامی دشنه را به پشت گردن قربانی برد و آن را کشید

آرام کشید و شکار به روی زمین افتاد، آنگاه با آرامشی خاص بر پشت او نشست و با چاقو
دار برید و بعد ازداد او را ادامه‌تنها همان تکه از گردن را که زخمی کرده بود بر زخم راه را ادامه
جای دیگری از گوشت و آنگاه از روی جنازه‌ای لطمه به‌چندی، سر را از تن جدا کرد بدون ذره
خواند و حتماً فردا ازبا سر در دست برخاست و آن را به من نشان داد او هر روز اینگونه به من می
،او راز این تمیزی و تمدن را خواهم پرسید اما من گوشت تن او را چندی زخم کردم

ی لطیف‌ها جماعتی باشند که مکدر شوند، وای از این روحیه‌شاید حتی با دیدن این زخم
ی بزرگ انسانی، انسانیت نهفته در وجودآدمیزاد، این کوه بزرگ از مهر و عاطفه، این خصیصه
او با دیدن این زخم اگر مکدر شد چه؟

جای گذارد همه را با گوشت‌ها به‌ای از زخم‌او زیبا و بی آلایش سر را برید و بی آنکه لکه
....ای رنجش خاطر تنها گذاشت و من‌آن قربانی بی ذره

دانم اما به شمایان قول دادم که ادامه دهم، برایتان قرار است از او بگویم، از آن‌خودم هم می
ای اختصاص‌ای تلویزیونی به من برنامه‌کارها که با او کردم، مگر قرار ما بر این نبود که در شبکه
داده شود تا برای همگان توضیح دهم و روش درست بریدن گوشت را از بدن تشریح کنم؟

،خب امروز هم همین کار را خواهم کرد

بعد از ضربات بسیار چاقو بر تنش هنوز هم کمی جان داشت، پس بر آن شدم تا او را
خلاص کنم

کنیم؟دانی ما آنان را خلاص می‌ها، می‌وای از این بزرگی در وجود ما انسان

،کنیم‌کشند خلاص می‌ای چگونه آنانی را که درد می‌آیا تا به حال دیده

مانند او که‌مثلاً مثل امروز من که او را بیشتر از این در درد رها نکردم و خلاصش کردم، به کند، ماای در دست سر برید، یا آن مرد عاقله که تنها با تپانچه انان را خلاص می‌از پشت با دشنه سراسر مهر و محبت هستیم

ی مهربانی تنها برای انسان نیست؟کنی آیا این خصیصه‌مثلاً تو فکر می

چه موجودی همتای ما رحم و مروت دارد؟

ترین ادیان‌ما اشرف مخلوقات، بزرگان مهربانی هستیم، الکی نیست که دین انسانیت بزرگ فردجهان است و باید همه بدین دین بزرگ روی آورند و بدانند که تمام خصایص منحصربه انسانی مانند کمک کردن مهربانی رئوفت عشق برای ما است و دین ما هم این است و من ام من خود این دین هستم و حال دین‌ی دین را خورده و بلعیده‌خوار همه‌عنوان الکس آدم‌به بخشی از جان من است و حالا باید او را خلاص کنم

کشد، او را از پشت بر زمین دیدم و بر جانش نشستم چند باری تکانی به خوداو که درد می جا را پرداد و دست و پاهایش را این بر و آن بر زد اما توان بلند کردن من را نداشت و خون همه کرده بود و من با دشنه در دست از پشت گردنش را گرفتم و چندی بالا آوردم، آنگاه بریدم، ها را بریدم‌رگ

های اصلی را بریدم، به قدری صفت بود که فکر موفق شدن را نداشتم اما با تمام توان‌شریان ،فشار دادم و در نهایت آن را جدا کردم

روی صورت خود گرفتم، کماکان تکان‌به سر جدا شده نگاه کردم و آن را در دست به روبه کرد و هنوز جان در خویش داشت، بوی او را استشمام کردم وخورد نگاهش مرا دنبال می‌می آنگاه دهان به میان دهانش بردم و زبان را از کامش بیرون کشیدم، با فشار بسیار آن را تکه کردم و خون بر صورت را احساس کردم

دانم آیا رنج بریده شدن زبانش را چشید، اما منِ رئوف با دل انسانی او را خلاص کردم‌نمی ،و آنگاه گوشت زبانش را به دهان بردم و خوردم

ای‌ی جایگاه قدسی من نیست اما من اینگونه هستم، شاید ذره‌ها برازنده‌دانم این‌آری می پای‌ای به خشونت اعتیاد داشته باشم، اما تمام این را به‌اختلالات روانی داشته باشم، شاید ذره ،ایدگاه اینگونه نشده‌جنون من ننویسید، یعنی شمایان هیچ

نخواستید که اینگونه رفتار کنید؟

گذارند و در انتظار پختن آن‌های جوشان می‌مثلاً من دیدم که بعضی سر را به میان دیگ بلعند من تنها حوصله و زمان کافی برای‌نشینند و آنگاه با ولع بسیار زبان و مغز را با نان می‌می پختن را نداشتم، آیا این کار من خیلی خلاف عرف انسانی است؟

ها زبان نخورند و برخی روده، برخی مغز و برخی بیضه‌شاید برخی از عرف

خورند و من تنها زمان لازم برای صبر کردن را نداشتم‌اما همه می

ی قربانی‌من برعکس آن زمان که در انتظار آمدن و تعقیب شکارم در زمان دیدن جنازه دیگر توان صبر کردن ندارم و دوست دارم همه را به چشم بر هم زدنی ببلعم، اما امروز بر این ،عطش خود فائق آمده و او را با خود خواهم برد

ای که با خود آورده بودم گذاشتم و بر روی زمین کشیدم، خانه تای او را درون کیسه‌جنازه ی بسیاری نداشت اما از شانس بد، من اتومبیل برای کشاندن آن ندارم و باید تمام‌اینجا فاصله کشیدم، چند باری‌مسیر او را بر روی زمین بکشم و همین کار را هم کردم، او را بر زمین می ی او را بر روی کول خود حمل کنم اما وزن زیادی داشت و من توان کمی‌تلاش کردم تا جنازه برای حمل او و اینگونه شد که تمام مسیر او را بر زمین کشیدم و در نهایت به خانه بردم

ی شما، حالا زمان بریدن و تکه تکه‌مانند همه‌او را همان گونه به درون آشپزخانه بردم به ها برای مردم پخش کنندخواهم این بریدن را در تمام تلویزیون‌کردن او بود، می

خب دوستان عزیز شما برای تکه تکه کردن شکار خود نیاز به کارد و چاقویی تیز و بزرگ دارید همتای همین یکی که من دارم

های بیشماری را که تکه و قسمت کردم و امروز در برابر شما این تکه‌من با این کار چه تن کردن را انجام خواهم داد

باید جنازه را در ابتدا چون ابعاد بزرگی دارد تکه کنید

به حرکت دست من نگاه کنید باید چاقو را عمود در دست نگاه دارید و آن را با فشار بسیار ای از ران او را خواهم بریدسمت پایین فشار دهید، ابتدا تکه‌از بالا به

،های ران او را باید باز کردبا دستان کشاله

شود، از نظر من‌های جهانی خورده می‌آلت تناسلی او هم در برخی از رسوم و عرف جات و سبزیجات بپزید اما حال کارد را با تمام توان‌ها را هم تکه کنید و بعد با ادویه‌توانید آن‌می قائم بر گوشت ران فشار دهید، درست است، آن تکه به آسانی جدا نخواهد شد، شما به جسمی توانید آن را تکه کنید،مانند داس تبر و چیزی همتای آن نیاز دارید و با چند ضربه می‌سخت به سادگی جدابینید که به‌زنم و می‌من با خودِ این چاقو چون بسیار بزرگ است چند ضربه می ی بزرگ از ران را به روی میز کار خود انتقال دهید و آن را باتوانید این تکه‌شود، حالا می‌می هاتوانید با استخوان این گوشت‌حرکت ملایم کارد تکه کنید، باید استخوان را جدا کنید، یا می کنید اما من بیشتر دوست دارم‌را طبخ کنید بسته به ذائقه و فراتر از آن عرف جایی که زندگی می ها را جدا کنم‌آن

حقاً کار بیخودی است باید در زمان جدا کردن دندان به درون گوشت فرو برد و این تمدن کند، مثلاً من دوست دارم زبان بر روی گوشت بکشم و یا بوی آن راما را از این کار منع می ی‌های مانده را بر روی کارد بر دهان ببرم و قطعاً این تمدن ما در میان جعبه‌استشمام کنم، یا خون ی بریدن و پخش آن در تلویزیون را ندارم‌جادو این اجازه را به من نخواهد داد و دیگر حوصله ی تکه کردن را فردا کردم و شاید بعد از چرتی که خوابیدم اماخواهم بخوابم، شاید ادامه‌و می ی این کار را ندارم و باید در آغوش او بخوابم، در آغوش این لاشه و جنازه‌حال دیگر حوصله توانم با در آغوش گرفتن او این شب را به سحر برسانم و این خواسته‌که دیگر را نی ندارد، می را به نهایت خود خواهم برد

ها دور از تمدن ما است اما من این رفتارها را دوست دارم، در میان جنازه ودانم این‌می ی لحظات او را خواهم یافت، اینبار نه از نگاه خود که باکند، من همه‌خوابی با او مرا آرام می‌هم ها پیش از مرگ او را دنبال خواهم کرد، اینبار و در آغوش او تمام‌نگرش او در میان تمام تعقیب ها و دردهای او را از زمان اولین گاز تا بریدن زبان با دندان احساس خواهم کرد و من اعتیادرنج ها دارم، حال آنکه این از تمدن انسانی بدور است یا نزدیک‌خوابگی با جنازه‌به هم

شناسم که پس از ضرب‌خوابید، مثلاً اویی را می‌ها می‌اصلاً من دیدم که شمایان هم با جنازه ی جانش ترس بود او را در آغوش گرفت و خوابید یا اویی‌و شتم بسیار همسرش آنگاه که همه

ای خوابید که همسرش نام‌های بسیار با دردی مضاعف در کنار جنازه‌را دیدم که با انتقال رنج داشت، او را دیدم که با زخم زبان تو را کشت و تو را در آغوش کشید و با تو خوابید، بسیاری با دانم جنازه در آغوش کشیدن‌ام و می‌ی انان را دیده‌ها در حال خوابیدن هستند و من همه‌جنازه مانند بسیاری اوقات دیگر سرزنش کنید و بر خودچه حس و حالی دارد و شمایان اینبار نیز مرا به باشد تا شمایان با دیدن او اینگونه برببالید، آری لازم است که همتای منی وجود داشته تان ببالیدخویشتن

فصل سوم

من عاشق شغل خود هستم

کنید راضی هستید؟آیا شمایان هم همتای من از کاری که می

آیا شما هم مثل من هر روز ذوق رفتن به سر کار را دارید؟

ها به گوشه‌ی این کار هستم، دوست دارم هر روز آنگاه که صدای زنگوارهمن که شیفته هایم را بپوشم و خود را به سر کار برسانم این بخش جدا ناشدنی از زیستن وآید سریع لباس‌می ،حیات من است

ها معنای هستی من در این دنیا استاین کار کردن

ی خود رامگر نه آنکه آدمی با کار خود زنده است و آن کس که کار مورد علاقه باشد بهتر هم زندگی خواهد کردداشته

باری از کسی شنیدم که اگر گذر زمان را در هنگام کار احساس نکنی یعنی عاشق کار خود ام‌گاه گذر زمان را در حین کار کردن احساس نکردههستی و من بی اغراق هیچ

خوانند تا به خانه‌وار زمان بسیاری را سر کار هستم و آنگاه که من را فرا می‌هر روز دیوانه بروم هیچ خاطرم نیست که چگونه یک روز کامل را آنجا گذراندم و دوست ندارم به این زودی این کار را رها کنم

ها با بوی خون پخش شده در فضادوست دارم آنجا باشم در میان تمام آن جنازه

آری درست حدس زدید برایتان از آن مرد هنرمند گفتم

شود و ناگاه او را از پشت در برگفتم که او چگونه در پشت شکار و قربانی خود مخفی می درد، من درهای اصلی و فراتر از آن گردن قربانی را می‌گیرد و در چشم بر هم زدنی شریان‌می کنم‌کنار او کار می

ی‌ی او نبوده و نیستم اما سعی دارم تا روزی همتای او شوم او از همه‌گاه هم پایه‌هر چند هیچ ما بهتر است، سالیان درازی را صرف آموختن کرده و حالا در اوج باروری خود است مثل او که بارور بود

خاطرت هست او را چگونه سلاخی کرد، او را به پیش بردند و نوبت او رسید تا سلاخی ای‌ی ما خود را مخفیانه به پشت سرش رساند و در چشم بر هم زدنی ضربه‌شود، مرد هنرمند قصه ،ها را برید و بعد سر را از تن با همان دقت مثال زدنی جدا کردبه گردن او زد و رگ

انگاه نوبت من رسید

ی خطیر مرد هنرمند،کنم، یعنی دقیقاً بعد از وظیفه‌من در این زمان کار خود را آغاز می خاطر آن مرا به تلویزیون دعوت کنندهمان کاری که دوست دارم به

ی جادو دعوت کنند تا همگان را از این هنر خود آگاه‌باید مرا برای این نمایش به میان جعبه کنم

های لخت را تکه کندتواند آن گوشت‌کسی همتای من هنرمندانه و رندانه نمی

کنم‌گذارم و همه را تکه می‌ها باقی نمی‌من هیچ از گوشت بر استخوان

گذارم وجای می‌کنم و تنها گوشت لخت و عور را به‌های اضافه را جدا می‌تمام چربی مانند مرد هنرمند من نیز هنرمند هستم اما در کار خویش‌به

شاید در آتی روزی جای او را پر کردم، او سالیان درازی است که مشغول این کار است و ی او را به من خواهند سپرد اما حال‌در نهایت جایش را به من خواهد داد و آن روز وظیفه سر او را در اختیار من گذاشتندی بی‌جنازه

کردم و اینبار به یکباره دوست داشتم تا شکمش را پاره کنم، گویی‌باید او را تکه می خواند که نخست باید شکمش را باز کنم و من به این ندای قدسی درون‌صدایی درون من می خویش پاسخ گفتم و او را اجابت کردم و آنگاه با تکان دادن قائم چاقو بر پوست شکمش تصویر او را دیدم

مانند او اما کوچک و لاجان چیزی در بر نداشت و تنها آنجا وامانده بودهمتای جنازه بود، به ساختم‌و من باید هنرمند را آگاه می

اش نزدیک کردم و صدای کارد راهای اصلی‌اما کارد را بر روی گردن او لرزاندم، به رگ
ترسیدبر روی پوست او شنیدم اما او نمی

شک او شناختی از ترس نداشت، معنی‌در این سن و سال، در این بدو به دنیا آمدن بی
دانست‌کدام از حرکات مرا نمی‌هیچ

دانست تیزی چیست اما من همه‌دانست انچه در دست من است تیز است حتی نمی‌حتی نمی
دانستم‌را می

داند و من او را به مرگ‌مثلاً اگر یکبار عالم اندیشمندی گفت فلان تن از مرگ چیزی نمی
میهمان کردم، آیا از معنای مرگ چیزی کاسته شد؟

دانم اگر مرد، م بر مرگ چیزی افزوده شد؟یا منی که مرگ را می

،های کوچک‌های بزرگ و پاسخ‌ما را چه به این سؤال

دانند و در آینده به ما خواهند گفت تا همه در کنار هم آن راآنان که اهل فضل و دانشند می
ی هنر نهفته بر جانم را خاموش‌قرقره کنیم و من در نگاه او هیچ از ترس تا مرگ را ندیدم و همه
کرد و او را به دستان هنرمند مرد سلاخ سپردم، او در چشم بر هم زدنی او را خلاص کرد

سرش را برید و او را به کناری نهاد

ما تا چه اندازه رئوف و بزرگوار هستیم

حقاً در این بزرگواری ما انتهایی نیست و او را ما اینگونه نجات دادیم و نگذاشتیم تا در
مادر بزرگ شود او را هنرمندی بزرگ جان ستاند و چه ارزش والاتر ازتنهایی بی کسی و بی
آنکه جانت را تسلیم هنرمندان کنی

دارند تا آن دور زمانی که هنر این کار رااند و از من دریغ می‌من را هنوز اذن سر بریدن نداده
داشته باشم و همتای آن هنرمند پیر از خود هنرها به خرج دهم

تواند در کسری از ثانیه سر را از تن جدا کندتر از آنکه او می‌راستی چه چیز هنرمندانه‌به

درد و از او جانی باقی نخواهد گذاشت و رفعت بزرگ انسانی ما درسرعت می‌او سر را به

این دین پاک بر آن است تا مهربانی ما را روزافزون کند و حال در تمدن پاک انسانی ما بر آن های خود کم کنیم‌شده تا درد را از قربانی

آنان را با متاعی مست و مدهوش خواهیم کرد تا آنگاه که تیغ بر جان آنان رسید درد و رنج نهفته از اصطلاح آن با پوست و تن را نفهمند

آنان زمان بسیار را هزینه کردند تا در نهایت تمدن و تکامل افکار انسانی بدین مرتبت برسند دریداما دست هنرمند او پیش از تمام این افکار اینگونه می

دریدند، حتی باری به من گفت که‌بودم که پدر و پدرِ پدر او نیز اینگونه می‌من از او شنیده ها جداجد بزرگوارش نیز تنها هنرمند آن شهر در دوربازان بود که با حرکتی کوتاه سر را از تن کردمی

وارانه‌ها برای ترویج رفعت انسانی او انسان‌گذاشت و پیش از تمام تکامل‌از آن هیچ باقی نمی کرد و من زمان بسیار باید صرف کنم تا بدان جایگاه‌ای درد به مرگ تسلیم می‌قربانی را با ثانیه دانی چیست؟رفیع دست یابم و امروز شغل من می

ی‌های جعبه‌کنم که مستحق نمایش آن بر پرده‌آری درست است من همان کاری را می ای است بری در جانم را با شمایان تقسیم کنم و این وظیفه‌جادو هستم من باید این هنر رندانه دوش من، رسالتی است بر وجودم تا همه را بر این هنر خود آگاه سازم

دارم‌ی در برابر، آن را به رقص وامی‌گیرم و بر جنازه‌من آرشه را در دست می

رقصد با آهنگی که من از تماس چاقو برلغزد و گوشت بر میز می‌آرشه در دست من می ی خود ساختم واند تمام آن سیاهچالی که بر زمین خانه‌پوست نواختم بیشترانی به رقص آمده ها را به درون آن بردم، همه با من رقصیدندقربانی

خواندم رابا حرکت آرشه بر جان و تن در برابر به رقص آمدند و من از پیشتری انچه باید می نواختم

های من‌کرد بر پوست تن او رقصاندم، با تکانه‌چیز را پاره می‌ابتدا چاقوی تیزی که همه ای آن را بالا کشیدم‌پوست بالا آمد و از گوشت جدا شد دست به زیر پوست بردم و ذره

ی خود در این‌ی میان پوست و گوشت بر دستان باز مانده‌دست بر زیر پوست از لای محفظه

میان چشم دوختم، باری آن را تکان دادم

ای از دست و رقص کارد بیشتر پوست از گوشت جدا شد و با گرفتن و پیچیدن‌حالا با تکانه پوست به درون دست و تکان محکمی بر آن پوست از تن جدا شد

چال‌مانند آن بار که قربانی را به زیرزمین کشاندم او را بر چنگک آویزان در میان سیاه‌به خورد چاقو را بر جسمش فشار دادم آن راآویزان کردم و در حالی که در میان زیرزمین تکان می ی دست پوست را جدا کردم‌درون بردم و زیر پوست را با فشار بالا آوردم، آنگاه با تکانه

کنم‌من در خانه هم تمرین همین کار، در این دخمه می

ی‌چشم خود را نبندید و با من دورو نباشید من هم از شما هستم جزئی کوچک از این جامعه شناسم، من هم حرکات شما رای وجودیت و ذات شما را می‌بزرگ مرتبت انسانی، من هم همه شناسم‌ی آن را می‌به کرات دیده و همه

اند آن‌ای برایتان آورده‌ها آنجا که گوشت تازه و جنازه‌مثلاً بارها دیده که در میان آشپزخانه برید، من هم‌کنید و دست به زیر گوشت تن آنان می‌ها را می‌کنید، پوست‌را با کارد تکه می ای تفاوت میان رفتار ما است‌کنم اما ذره‌همین کار را می

مثلاً من عادت دارم که در میان این پوست کندن آنجا که پوست را از گوشت جدا کردم، ها را بفشارم، با فشردن آن احساس لذت و رضایت خواهم‌اعضا و احشام را در دست بگیرم و ان دست بگیرید و ببریدها را به‌کرد و شاید شما بی توجه به این احساس تنها آن تکه

گذریدها را ندارید و سرسری از کنار انان می‌بازی با جنازه‌مثلاً شما عادت به انجام این عشق اما من دوست دارم زمان بسیار را در میان هوای انان بگذرانم و با انان باشم، در میان تاریکی و با نور بسیار با آنان زمان بگذرانم، این زمان گذراندن همتای زمانی است که شما در آغوش معبود ایدخود بوده

تر از شما نیستم؟آیا از نظر شما من محق

سادگی گذشتید هر دو جانی رامن از این دریدن ارضا و پر هیجان شدم و شما از کنار آن به پرپر و من از رنج به لذت و شما تنها به روزمرگی درود گفتید

جان کردیم، کسی به تکرار و درها هر دو کسی را بی‌ها و برداشته‌حال به نهایت تمام ساخته

روزمرگی و دیگری به لذت و دوباره آغاز شدن، اما باز هم آن محق خواهد بود که به عرف و ها پایبند باشد، آنکه قوانین بازی را بشناسد و بر آن معترف مانده باشدارزش

هاهمتای تمام کارهای دیگر در میان این فرهنگ و اصول ساخته در دل آدم

آنان قواعدی را وضع و همتای من هزاری کردند بی آنکه آبی از آب تکان بخورد و من با چیز را به تابو بدل کردمکارم تمام میز ساخته را بر هم زدم و همه

چال و او در میانهر دو در حال بریدن تن او بودیم من در میان کار و یا در دل سیاه ،ی شکیل خودآشپزخانه

ی عمل پوشاند وی مادری و همسری خود جامه‌او با وقار این کار را به پیش برد و به وظیفه من با شقاوت او را تکه کردم

ی خویش لذت بردم و حال هم گذر زمان را احساس‌مهم آن است که من از این کرده کنم، بعد پوست کندن، تکه تکه کردن بدنش را به انجام خواهم رساند، او را آرام و با وقارنمی تکه خواهم کرد مثال همان مادر دلسوز در میان آشپزخانه

ای را بر زمین کوفته و با چنگال و دندان او را تکه تکه‌مثلاً یکی را در نظر بگیرید که جنازه هایی خونین در حالی که بر دهانش تکه گوشتی‌کند، او با دهانی خونین با چنگال و دست‌می جود چند تکه از آن جنازه بر زمین را با خود خواهد برد تا کودکانش از آن‌مانده و آن را می ای مدرن ساخته‌بخورند و مادری در آشپزخانه شکیل امروزی با کاردی که در میان کارخانه هایش را دیروز آرایشگری درست کرده با دستکشی در دست دراست با دستانی که ناخن‌شده های کوچکی بر جنازه خونین در برابر است‌حال زدن برش

او مقداری اسپری خوشبوکننده در هوا خواهد افزود تا بوی خون در فضا باقی نماند انگاه به های کوچک‌آرامی کارد را بر جنازه فرو خواهد برد و آن را تکه تکه خواهد کرد بعد برش ی مدرن خودهایی کوچک خواهد برد و آنگاه آن را درون فریزر اشپزخانه‌خود را درون نایلون های‌ای از جان او را بیرون خواهد کشید و با ادویه‌خواهد گذاشت و بعد از چندی هر بار تکه ای‌دوید پر ترس به گوشه‌ای که چندی پیش می‌فراوان و در میان روغن بسیار، جان و تن جنازه گذاردکند و با مهربانی بسیار به دهان فرزندش می‌بود را سرخ می‌خزیده

ی او را، شاید ترس و وحشت‌های کودکانه‌خورد تمام شادی‌ی زندگی او را می‌فرزند همه

های او را، او هر چه مانده را به‌های او را، شاید روابط و عشق‌او را، شاید دویدن و بازی کردن آخر مادر متمدن و زیبارو، با ظاهری شکیل از روی جنازه بلندبلعد و دست‌کشد و می‌دندان می هایش خونین است اما فردا در حالی که آرایشگرخواهد شد او دهانی خونین داشته و چنگال های او و مزه مزه کردن گوشت و خون قربانی دوباره او را با وقارمنتظر است با لیسیدن ناخن خواهد کرد

دوباره او را آماده برای رسیدن و به پرواز در آمدن در میان خار دلان خواهد کرد و من باز پوش و داسی‌هم با کاردی در دست در حالی که لباسی مندرس و خونین بر تن دارم با ژنده ،کنم‌بزرگ او را تکه تکه می

،منِ خاک بر سر، نماد غفلت بشری هستم

دار خواهم‌مرا با آب روان بشویید و از میان خویش دور کنید که نام با برکت شمایان را لکه کرد

ام، آن چیز که دور از تمدن بزرگ انسانی‌ها شده‌ی تمام این خشونت‌دانی من شیفته‌می است، آنچه انسان و آدمی آن را هرگز نشناخته و منِ دیوانه هربار در این وانفسا از عطش خون و ،کنم‌خشونت مهر مانده در دین بزرگ انسانی را لگدمال می

کردید و این ننگ بشری را از خویش پاک‌دریدید و تکه و پاره می‌آه کاش مرا می کردید، نام بد طینت من بر دامان شما خواهد ماندمی

،های انسان پست بر زمین است‌خوار، او نماد خشونت و هرزگیِ دل‌الکس آدم

ی ساختن آن بودم، بعد ازی خود جایی را ساختم، من شیفته‌من عاشقانه در زیرزمین خانه آمدم دوست داشتم باز هم در میان همان کار باقی بمانم،ظهرها آنگاه که از سر کار به خانه می دوباره ادامه دهم تا در نهایت به جایگاه قدسی آنان چنگ بیندازم و اینگونه بود که بر آن شدم تا ،ی امن خویش را پدید آورم‌آنجا را تجهیز کنم، بر آن شدم تا آن سیاهچال و خانه

دهم روزی شماقدر حال و توان رفتن بدانجا را نداشتم، اما قول می‌درست است دیشب آن بدانجا دعوت کنم

دست آورم، همه‌ها به‌آنگونه بود که بعد از کار با پولی که توانستم از تکه و پاره کردن لاشه

ها را ازی سیاهچال خود کردم، ابتدا چندین چنگال فولادی بزرگ تهیه کردم و آن‌را هزینه ،سقف آویزان کردم

کند، هر بار که تکان آن‌های آویزان در میان اتاقی نمور تاریک مرا ارضا می‌دانی جنازه‌می ترین حرکات در حال رقصیدن‌ی جهان با شهوانی‌بینم گویی زیباترین رقصنده‌را بر آسمان می ها را در میان رقص در آسمان آویزان و معلق به آغوش‌در برابر من است، دوست دارم جنازه ها عشقبازی کنم‌گیرم و با آن

گاه هیچ‌درست است، من که خود اذعان کردم، من مجنونم، باید مرا از میان خود برانید هیچ ها را نصب و برکرده از مرا به گردن هم نگیرید، اما من آن چنگال

،آن جنازه آویزان کردم

خریدم که همه‌برای سلاخی و تکه تکه کردن گوشت آنان، باید داس، تبر، چاقو و دشنه می ،را تهیه کردم

میزی بزرگ به میان سیاهچال خود نهادم تا هر روز و هر شب چه در میان کار و چه در میان ،ها را ادامه دهم‌بیکاری آن عشقبازی عظیم خود با جنازه

بردم، برای آنکه آنان را تکه و پاره کنم پول به من‌من صید خود را به میان سیاهچال می دادندمی

من در سر کار شغلم همین بود

ی‌رانید، من سطل زباله‌دانید برایم بسیار جای سؤال است که چگونه مرا از خود می‌می های مانده بر ذهن و جانتان را بر تن من هموار کردیدفرهنگ و تمدن شمایان بودم، تمام آشغال ها نوید فردایی روشن دادید و من همه را پاره کردم و حال که درو مرا در این تکه و پاره کردن کنید؟تنهایی و خلوت بر این پیشه پا فشارم مرا ملامت می

دانم، هیچ از آن منطق مانده درهای نهفته در آن هیچ نمی‌من از دنیای شما و تمام استدلال ،دانم‌های شما که بر آن بیمارید نمی‌ذهن

من همان کار را تکرار کردم

ی او، من هربار جنازه‌ها آویزان کردم، بعد از هنر هنرمندانه‌ای را به روی چنگال‌دوباره جنازه
،کندم‌کردم، بعد از آن پوست تن قربانی را می‌را بر چنگال آویزان می

چال خود کردم؟آیا امروز کار دیگری در سیاه

کندم؟آیا نباید پوست تن او را می

آیا بریدنم اشتباه بود؟

دار شدن گوشت او شدم؟آیا سریع این کار را کردم و باعث زخم

آیا خاطر مبارک شمایان را مکدر کردم؟

کنم که‌دانم چه کردم اما به آنچه از دین انسانیت در میان ما مانده است قسم یاد می‌نمی کردم، من ابتدا چاقو را به زیر پوست قربانی بردم و آن را بالای کارها را مو به مو تکرار می‌همه آوردم، با دست به زیر پوست تکانی دادم و سرآخر موفق به کندن آن پوست شدم، آنگاه با ای از بدن او را بریدم و به روی میز کار خود آوردم،ای بر روی چنگال آویزان میانمان تکه‌ضربه کردم اما شمایان از من مکدریدبه انسانیت قسم که در اتاق کار هم همین کار را می

شاید نباید در خانه این کار را تکرار کنم؟

شاید باید کار را در میان خانه نگاه داشت؟

آیند باید پیش از ورود به‌توانم آن را بفهمم که پدران آنگاه که به خانه می‌درست است می ،ی خود بگذارندکار را بیرون از خانه فراموش کنند و بیشتر زمان برای خانواده‌خانه تمام

،ام‌ی جادو شنیده‌ها را از میان جعبه‌ی این‌من همه

آنجایی که سرآخر زمانی به من خواهند داد تا گوشت را از بدن جدا کنم و طریقت درست این بریدن را به شمایان بیاموزم

ی آشپزی دیدم‌خودم باری این را در برنامه

بود، از کمی پیشتر مردی هنرمند سر قربانی رااو شکاری را به روی میز خود گذاشته هایی را به پوست او مالید، من حرکت‌بود و حال جنازه بر روی میز بود، با دست ابتدا ادویه‌بریده

،دیدمدستان آشپز را می

در برابر من قادر نخواهی بود تا امیال خود را سرپوش نهید

دانمپرورانی، می‌ها را در سر می‌بستری با جنازه‌دانم که آرزو هم‌شناسم، می‌من تو را می کردی، با دستآنگونه مالاندن پوست تن قربانی چه معنایی دارد و تو داشتی جنازه را نوازش می کشیدی، بارها از بالا به پایین و حتی دیدم دست را به میان ران او بردی، آنگاه‌روی پوست او می ی مانده بر روی میز بودی تو و تماشاگران هنوز معطوف جنازه‌در حالی که چشمان برق زده گفتی باید زمانی را به قربانی استراحت داد

جای تنها وانهادی یا او را تعقیب کردی، در کنار او در میان یخچال سرما سازاو را به خوابیدی و او را به آغوش کشیدی؟

ی‌نه قطعاً انسان متمدن امروزی چنین کار پلیدی نخواهد کرد، اما بعد از بیرون آوردن جنازه های ران او بردی و به بینندگانقربانی از میان یخچال دیدم که چاقو را چند بار به میان کشاله های مانده از میان ران اونشان دادی، آنگاه کارد را قائم به روی ران فشار دادی و دلمه خون بردی؟ها را به زبان نمی‌بیرون زد، اگر تصویربرداری در میان نبود، آیا آن خون

ها همیشه آنجا بوده‌بری آیا بعد از پاک کردن در حقیقت آنچه آن دلمه خوناگر نمی تغییری به وجود خواهد آمد؟

پنداری در نهایت در میان وجود تو جا نداشته و آنجا جا خوش‌آیا آنچه تو کثیف می است؟نکرده

ای، آیا تا کنونآیا بارها آن را به زبان نبرده و در میان پختن و گاهاً سرخ شدن آن را ندیده ،ای‌طعم آن خون را نچشیده

باشد درست تو آن خون را نخوردی اما مگر نه آنکه کل تن او از میان همین جاری بودن خون تشکیل شد و باز هم من توان تفکیک این حد از بزرگی ذهن انسانی و منطق والای اشرفان را نخواهم داشت

اما باز هم به تکه کردن او ادامه دادی و برای کوتاه زمانی همه را پاره پاره کردی، بعد با ،تفخر خاصی به مردم نشان دادی و فهماندی که چگونه متمدنانه باید گوشت را تکه کرد

دادند چه؟اگر در میان همین برنامه ناگاه مرا در میان سیاهچال نشان می

نوشت‌آمد و با رنگ سرخ گویی خون در میان آسمان جاری است می‌به ناگاه تیتراژ بالا می

خوارسر آشپز الکس آدم

چال خود هستم، رو به‌های ژنده و خونین در میان سیاه‌داد که با همان لباس‌بعد مرا نشان می تماشاگران بزرگوار خود خواهم کرد و آنگاه با دستی که تبری بزرگ در میان آن است به آنان ،ها را بریدکنم که باید ابتدا ران‌اشاره می

مانند توبه

مکیدم و از طعم باوراما من با ضربه زدن و بریدن ران پای او خون دلمه شده را با دهان می گفتند، ازشدند و بر من لعن و نفرین می‌گفتم، آنجا مردمان شهر همه دیوانه می‌نکردنی آن می ،گفتندهای نهفته تا جنون و وحشیت و بربریت من می‌حماقت

دادم،گفتیم که کارگردان از میان تصاویر حذف کند و من ادامه می‌باشد خون دلمه را می گونه تخطی از تمدن والای انسانی و دین بزرگ انسانیت نکنم و نعل‌خواهم هیچ‌اصلاً اینبار می اند را تکرار کنم‌به نعل آنچه انان خوانده

دهم و در نهایت ران را بریده به روی میز خواهم‌پس اینبار به آرامی کارد را تکان می ،گذاشت

بینندگان عزیز اینجا باید ران را کوچک کرد و بعد با پیاز و ادویه جات بر روی دمای گاز ،گذاشت

دانیدوار آن هیچ نمی‌شمایان از طعم دیوانه

راستی دلیل انتخاب نوع گوشت چیست؟

کنند؟چگونه مردمان با تدبیر ما گوشت را انتخاب می

ها است که بیشتر انتخاب مردم از میان آن است؟وار برخی از گوشت‌خاطر طعم دیوانه‌آیا به

ترطعم‌های جهان خوش‌ی گوشت‌توانم گوشتی به شمایان معرفی کنم که از همه‌من می

ای به سر در تلویزیون شهر بروم مرا بدانجا راه خواهند داد؟است، اگر با چنین ایده

گذارند تا با شکاری که دیشب آن را کشتم به میان استودیو بروم و گوشت تن او را که‌می خویشتن قیمه قیمه کردم، طبخ کنم

ی آشپزی‌بردار و صدا بردار و عوامل برنامه‌بهترین داورها برای طعم کردن هم همین فیلم قدر به خود اطمینان دارم تا بگذارم آشپز مطرح و مشهور ما که از عرف‌خواهند بود، حتی من ان داند بی پیش داوری نظر خود را بگویدچیز را می‌تا تمدن همه

دانم انگاه که گوشت عضلانی تو که در بین دویدن آن را تکه کردم بر دهان بگذارد ومی آب شدن آن را در میان دهانش احساس کند فریاد خواهد زد:

ترین طعام در جهان است‌این خوش طعم

آیا این ملاک درستی برای دریدن گوشت در جهان نیست

ها اذن‌کنم ملاک اصلی همین باشد اما تا بدانجا که رفعت و دین بزرگ اشرفان بدان‌فکر می دهد،

ها بریده، تکه‌کنم، در میان سلاخی ما انواع گوشت‌خب من به شمایان گفتم که کجا کار می ها برای خریددانید که من تا چه اندازه مردمان را در میان صف‌شود، اما شمایان نمی‌و حاضر می زنند تا به‌کنار می‌ام که چگونه با ولع بسیار دیگران را به‌ام، من آنان را دیده‌ها دیده‌این گوشت متاع خود دست یابند،

متاع همان است که از دل او بیرون آوردیم

تر،ای از آن بزرگ‌هایش کامل هم نشده بود، یا ذره‌همان کودک خردسالی که هنوز اندام های طویل‌های بزرگ خویش در میان صف‌مردم این شهر با درود گفتن بر عرف و ارزش تر باشدباشند، هر قدر طفل و کوچک‌کنند تا دست اول بر تن آنان را داشته‌دیگران را پاره می ام‌های طویل دیده‌تر خواهد بود، من دریدن آنان را در میان صف‌مزه‌تر و خوش‌گوشت او صفت

مثلاً همان باری که او را ما از دل مادرش بیرون کشیدیم و مرد هنرمند سرش را برید، ها نشان دهیم‌صاحب کار خواند تا او را به روی پیشخوان بگذاریم و به مردم در میان صف،

،سر دیوانه شدند، همتای من بودندآنان با دیدن طفل بی

،روم‌ها به خواب می‌آنجا که در آغوش جنازه

،مکم‌ها را بر دهان می‌همتای آن زمانی که لب جنازه

،ام‌همتای من بودند که خون دلمه شده را در میان ران قربانی دیده

،زدند و هر کدام طالب آن تکه از جان طفل بودندمانند من فریاد می‌آنان به

،هر کس حاضر به پرداخت بهایی گزاف برای هم آغوشی با او بود

،کوفتند تا اولین نفر برای تصاحب آن باشندبر سر و صورت یکدیگر می

ی حائل میانشان را با دندان پاره کنند و آنگاه دیدم که در میان این ازدحام یکی او را به‌پرده ،دندان گرفت و از میان ما دور شد

ی کودکان رااما این تنها بار در میان این سلاخ خانه نبود، من در میان فروشگاه بارها جنازه بینم که با دهانی پر شده از بزاق در پشت‌گذارند و مردمانی را می‌ام که برای فروش می‌دیده ،ها در حال مالیدن خویشتن هستندشیشه

،آنان ولع جویدن تن آنان را دارند

کرد به مردم گفت طبخ‌باری آشپز معروف با صدایی گرفته که زنان را از عورت خیس می ،این غذا تنها با گوشت کودک سه ماهه ممکن است

بعد با نگاهی آرام به دوربین در حال پخش با تفاخر بسیار کودکی را از میان میز بیرون ،آورد

ی‌دانم که بسیاری از مردم شهر ما با دیدن او از خود بیخود شدند و زبان بر جعبه‌من می ،جادوی در برابر کشیدند

،حقاً گوشت تن کودکان خوش مزه و مدهوش کننده است

ای از آن را خام به دهان برد و بااو آرام تیغ را بر گوشت تن کودک کشید و دیدم تکه

صدایی دو رگه رو به زنان با مزاحی گفت

من را به یاد خاطره اولین شب آرامش زیستنم انداخت، به همان داغی و با همان خیسی است

ها برای‌او دوست داشت تا خام گوشت کودکان را به دهان ببرد و مردم در شهر در فروشگاه ها راکوفتند، برخی را دیدم که شیشه‌تصاحب گوشت تن کودکان بر سر و صورت هم می ای گوشت در دهان در حال مالیدن خود همه‌آوردند و با تکه‌ها را پایین می‌شکستند، ویترین‌می بلعیدندرا می

،جز طعم گوشت معیار ما برای انتخاب است به من نیز بگوییداگر چیزی به

امان از عرف آدمی

به شمایان گفتم برخی از جاهای دنیا با ما و عرف ما متفاوت است، مثلاً من عرفی را کشد و با دندان پاره‌شناسم که هر چه در زمین و آسمان به حرکت در آمده را بر دهان می‌می دهد و آب در میان آن را با ولع‌ی قربانی را در دهان فشار می‌کند، عرفی است که بیزه‌پاره می قدر این تفاخر و بزرگی در خویش والا رفته باشد که کودکان رانوشد، شاید جایی آن‌می ،سلاخی نکنند

دست آوردن گوشت تن کودکان بهایی گزاف‌آنها در میان همان تفاخر انسانی، برای به ،دهند و هر که صاحب آنان باشد صاحب بسیاری از دیگران هم خواهد بودمی

دست گرفته و او است‌ی کارها را به‌ی ما درست است که هنرمندی همه‌خانه‌در میان سلاخ های دیگری هم خواهد بود که باداند چگونه به درد کم قربانی را خلاص کند اما عرف‌که می ،دادن متاع آنان را از درد دور کند

پس از این متاع استفاده کنم‌دهم زین‌من هم قول می

پس قربانی را با متاع مدهوش کنم و درد را از او دور بدارم، با ضربات کارد کم‌آیا اگر زین بدون زخم دادن او را بکشم و به آرامی تکه و قرمه کنم مرا به تفاخر خود راه خواهید داد؟

مرا در این دین بزرگ انسانیت جاه و مقام خواهید داد؟

گذارید تا من نیز همتای شمایان در این جایگاه قدسی جولان دهم؟آیا می

بگذارید و این ندامت در میان دیدگان مرا بپذیرید که همتای نهایت تمدن انسانی اینبار بر آن شدم تا قربانی خویش را به رنج ندرم و او را امان دهم، اینبار او را به خلوتی دعوت خواهم کرد و مقداری از متاع برای خاموشی به او خواهم داد، او را با عشق بدینجا خواهم آورد و تمام اکسیر ،مدهوش کننده را در میان اغوش و با ناز کشیدن بر دهان او خواهم ریخت

روزی که او از این بازی در میان اغوش من سرمست و شاد باشد، خود از من بخواهد تا آن اش به‌ای بر پیشانی‌را به دهانش بریزم و آنگاه که او مست و مدهوش در خواب بود، با بوسه آرامی طوری که زخم دیگری حفر نکنم او را خلاص خواهم کرد، گردنش را خواهم برید، شاید دستگاهی طراحی کردم و بی آنکه دست خود را به خون او آلوده کنم او را راحت خلاص ،کردم

هایم را تمیز کنند با موهایی‌آنگاه با لباسی سفید و زیبا با آرایشگاهی که رفته تا چنگال مانند ماه سپید و نورانی بعد از گذشت آنکه‌آراسته، صورت صاف و درخشان با لباسی یکسره به تمام خون بدن او خالی شد او را با احترام به روی میز خواهم گذاشت، صدایم را دو رگه خواهم ،کرد و با چشمکی به حاضرین و تماشاگران در خانه، آرام گوشت ران او را جدا خواهم کرد

بعد از آن که آن را بریدم به شمایان آموزش طبخ او را خواهم داد تا آرام آن را بپزید و با ها است‌این خوردن بدانید هیچ همتای او نخواهد بود، او بهترین طعم

ها را شکسته وی تمام ویترین‌ها با آنکه شیشه‌پس از طبخ او بود که مردمان از میان فروشگاه سوی دفتر تلویزیون و در نهایت استودیو خواهند آمداند به‌های شیرخواره برده‌دهان در بدن طفل زنندپر با ادویه و سبزیجات بیرون آوردم آن را لیس و مک می‌و آنگاه که او را از درون فر، نیم ،و دیگر نخواهند خورد

وار را در دهان خواهند گذاشت تا آب شود و از خود هیچ باقی نگذاردآن گوشت دیوانه

ترین غذای جهان باروزی مرا در استودیو تلویزیون خواهید دید، آن روز من طبخ خوشمزه ،نظیر قربانی خود را به شما آموزش خواهم دادگوشت بی

ها، گاه در خانه و در لباس‌ها، گاه در دل فروشگاه‌خانه‌تا آن روز مرا در میان سلاخ زنم از آن بخورید و مدهوش‌همسرانتان خواهید دید که گوشت کودکان را برایتان برش می نظیر تر گوشتی پدید نیامده و به فردایی مرا خواهید دید که‌طعم آن شوید که تا کنون از آن بی

.ی شهر شما خواهم بود و رونمایی از قربانی خود خواهم کردآشپز شهره

فصل چهارم

پرستند آنان دورزمانی در خاموشی و سکوت‌ام که شیطان را می‌تازگی با جماعتی آشنا شده‌به
،روزگار گذراندند همتای من در انتظار شکار

از آنان هیچ صدایی بیرون نیامد و حتی فکری هم نکردند و همیشه منتظر ماندند تا در روز
موعود خویش را به مردمان عرضه دارند و آدمیان را انذار دهند

پیامبر شیطان به میدان شهر آمد و بر مردم خواند از فردای بدون شیطان گفت آنان را از
فردایی در ظلمت انذار داد و آنان از ترس خود را بر زمین کوفتند و بر درگاه شیطان خار و ذلیل
کردند

سرکرد که در آن باید خدایان دیروز را پشت‌ای می‌او مردمان را دعوت به دین تازه
بردندها از دوربازان را از میان می‌گذاشتند، باید تمام نشانه‌می

کرد، آنان مشرک بودند و جایگاه قدسی شیطان را ازپیامبر همه را متهم به چند خدایی می
بودندیاد برده

ی ما طالب آزار هستیم و شما در طول این سالیان با پندهای آنان (منظورش‌گفت همه‌او می
اید و در این مرتبت به جایگاهی که بایدپیامبران پیش از خود بود) راه سعادت را کامل نپیموده
اید، چرا که آنان درس کاملی بر شمایان نیاموختند، آنان شما را در نیمه راه رهاباشید نرسیده
ایدکردند و اینگونه شمایان سرگردان و گمراه به این طریقت وامانده

دانست‌ی ادیان پیشین می‌او خود را کامل کننده

ی آن ادیان‌شاید هم خود را دگرگون کننده

بودند را برعکس تعریف کندبود تا هر چه پیشینیان گفته‌شاید او آمده

دانست چه بگوید و مردم سخن او را شنیدند و در برابرش به خاک افتادندهر چه بود او می

ها را بشارت داد که او هم همتای‌آنگاه او با دستانی مهربان سر ایتام خود را نوازش کرد و آن آنان زمینی و انسان است

هر چند زیباترین زنان برای او بود

ها است‌شاید بهترین غذاها را به او دادند، منظور بهترین گوشت

او والاترین جایگاه را در میان آدمی داشت

ی قدرت در دستان او بود و پس از مرگش همه او را پرستیدندهمه

نظر بی عقل او را پرستیدنداما او هر بار از همتای ما بودن خواند و مردمان کوتاه

های بی مرادمان، از فردای بی زمانمان، از این توهم زیستن، از این بی‌او ما را ترساند از دل اش رادانستیم و معنی‌کدام هیچ از آن نمی‌معنایی و پوچی، برایمان از معنایی خواند که هیچ نشنیده بودیم

دانیم؟امروز می

مایه بر آن جایگاه قدسی‌دانم هر چند شما به بزرگی خویش من را ببخشید که این دون‌نمی جایی نخواهد داشت

دانم که همه را ازای بیاموزند اما چرا هربار می‌من با آنان آشنا شدم تا انان مرا طریقت تازه ام‌کمی پیشتر دانسته

ها تغییر کرده است؟چرا تنها نام

بردند تا با او سخن بگویم مثلاً با خود شیطان یای آب حیات می‌کاش یکبار مرا به سرچشمه حتی خدا

شک دیگرشنیدم بی‌کرد و من اولین انان بودم که این سخنان را می‌اگر او با من صحبت می ها را در خیال تکرارنشست و من هربار ان‌تا این حد غبار روزمرگی و تکرار بر سخنان انان نمی کردم‌نمی

ای خاص کاری خاص انجام دهم وباری آنان مرا خواندند تا در میان روزی خاص در خانه

ای یکبار تکرار کردم‌بودند و این را هر بار شاید هر روز و یا هفته‌من آن کردم که دستور داده گذرد بدون آنکه کسی دستور دهد آن کار خاص‌بود و حالا که پنج سال می‌چون دستور آمده دهم اگر انجام ندهم بیمار خواهم شدرا در زمانی خاص در جایی خاص انجام می

ی آرامش من به تکرار مکرر همان کار خاص است‌من به آن رفتار نیاز دارم و همه

فهمی که ما انتخاب شدگان خاص او هستیم هرکس چنین اذن نخواهد داشت‌اصلاً تو نمی که چنین کاری را در جایی خاص انجام دهد و او هم به من این را چند باری خواند، در گوشم زد تا بشنود پیامبر دستی بر سر ایتام خود کشید وزمزمه کرد و آنگاه که فرد کناری دست و پا می ی خاص را در میان دهان مبارک صاحبم شنیدم‌بعد از چندی در گوش او خواند و من تنها کلمه

دانم عمل کنم‌حالا من باید به آنچه می

آیا جایگاهی تا حد او والا در جهان وجود دارد؟

که؟

دانم‌نمی

نامش چه بود؟

چیز از آن او است‌تر از دیگران است او والا مرتبه و والامقام است همه‌هر چه بود او بزرگ و معنا در او معنی خواهد شد و باید ارزش این جایگاه قدسی را والا بشمارم که او بر ما اذن این بودن را داد و ما را آزار گران خویش لقب داد

دانم آنگاه که او آن کلمات‌ی اینها را می‌اگر او نبود مایی نیز در کار نبود و حال که همه بودیم‌دانستیم و از کمی پیشتر آن را خوانده‌قدسی را به زبان آورد همه می

او قربانی خواهد خواست

آیا سفیهی در جهان وجود دارد که نداند جایگاه قدسی و والای او نیازمند قربانی است؟

ای نیست‌دانم هر کوچک و حقیر مرتبه‌ی بندگان و بردگان شیاطین یا نمی‌آیا این بر عهده که خود پیشگام، حتی خویشتن را قربانی راه او کنند؟

کنم پیش از آنکه او زبان در کام قدسی بچرخاند و از مغزاگر او داستانی خواند من خیال می
آسمان سخنی به میان آورد، او را در بالای کوه دست در دست فرزندش دیدم

او خود پیشگام شد تا مرا قربانی راه او کند

زد و از نور پر زرق و برق او دردادم، چاقوی در دستش برق می‌دستش را گرفته فشار می
بودم‌دست من به هراس افتاده

دادکشید و به جلو هل می‌پدرم مرا می

خرد نیستیم‌قدرها هم کم دان و بی‌او چیزی نگفته بود اما ما آن

دانستم که چه در برابر خواهد بوددانست چه باید بکند و هم من می‌هم او می

خواند، او بردانستیم زیرا جایگاه والای او در برابرمان این سرنوشت محتوم را بر ما می‌ما می
است‌کردیم که او فرموده‌ما دیکته کرد و ما باید آن می

رفتم تا در زیر کوه آنگاه که او به دستان پدر چشم‌و من دست در دستان پدر به پیش می
ی او را به زمین بیندازم‌است، کارد را به پهلوی او فشار دهم و جنازه‌دوخته

شاید با کاردی در دست آن چنان که چاقو در آسمان است، به یاد آن شب و در میان جنگل
ام، کارد را چند بارآن رقص با چاقو را ادامه دهم و با وردی که او بر من خوانده و آن را شنیده
ی او فرو خواهم بردبه پهلو و در نهایت به جمجمه

قدر خرد داریم که جایگاه قدسی او را تطهیر کنیم خویشتن دراو از ما بخواهد یا نه ما آن
بودمیان محراب پس از آنکه بر جای خشک شده از پای او که روزی بر این زمین ثابت مانده
ای زدم همه را به قربانی دادن فرا خواندم و او بر ما خواند که آن کنید تا گناهان و صواب‌بوسه
آن شما آمرزیده و مورد قبول جایگاه من قرار گیرد

دور شمایلی‌خواندیم و به‌زیر داشتیم وردی را می‌ما در کنار هم در حالی که سربه
چرخیدیم، این شمایل تصویر کسی بود که نخست بار خویشتن را با کاردی در دست درید ومی
خود را قربانی راه او کرد

خواند و ما را بدین درستکاری رهسپار خواهد داشت که خویشتن‌حال آنکه تمدن بر ما می

را ندرید، فرزندان و پدران را ندرید و دریدن را پاس بدارید

دانیم بزرگ مرتبی از پیشتر دانسته و آن را به بیشمارانی آموخته است و ماباز هم انچه ما نمی مطیعانه آن را تکرار خواهیم کرد

حال در میان این گروه دست به دعا، من جایی برای خویش باز خواهم کرد همانند مرد خانه‌هنرمند در میان سلاخ

خوانند او از گروه ما وبرند، در مراسم بسیار او را به پیش می‌او را برای اعیاد با خود می آنجایی که من بدان تعلق دارم بیزار است

راستش را بخواهید من از آن چیزی نگفته و اگر بداند شاید هنرمندانه مرا در میان عشای اندربانی و مراسم قربانی ذبح کند که قدرت دریدن را به او آموخته

هارسانم و هر بار که ندایی از این بزرگداشت‌هم می‌ی این مراسم حضور به‌اما من در همه بینم‌باشد مرا در آن میان خواهید دید و من نیز او را می

دار،های افرای آن تاج‌نشینم و او است که بر پایه‌داری او را به نظاره می‌در میدان، میدان ریزد، دیگری خون را به‌های تخت او می‌آنجای که به او در آسمان چشم دوخته خون را بر پایه کند اما بسیاری کارها رادانم هر کس چه می‌آسمان و کسی خون را بر جامی خواهد ریخت نمی خواهند کرد آنچه از قدیم کرده و امروز آنان باید که تکرار کنند انچه از عرف تا گذشتگان تا ای دیدم و به‌انچه آیندگان بسازند باید انجام داد و انجام دادند و من همه را هربار در گوشه آشنا آن صدای تکرار شونده و آن آوای هربار خواه من آن‌فردای خود نیز در میان آن ندای نام را به سرانجام خواهم رساند

بودای کز کرده و به ما چشم دوخته‌او تمام این مدت در گوشه

آیا به واقع حق آن نیست که این ناسپاس آن خویشتن را قربانی راه والا مرتبه و بزرگ جایگاه خویش کنند اویی که آنان را از هیچ جانی ارزانی داده و بدینان منت نهاده و حق زیستن ،داده است

پرستندآیا این از دونمایگی و حقارت مانده در جان آنان نیست که بزرگی جایگاه او را نمی کنند؟و خویشتن را قربانی راه او نمی

شک از من نیز حقیرتر است، زیرا من‌به چشمان او نگاه کنید، او حقیر و ذلیل است، حتی بی تنها خویشتن که جان همه را به او ارزانی‌آنجایی که در نگاه سرورم طلبی از خویش را دیدم نه دادم، اگر پدرم را خواست او را در برابرش سر بریدم و به زمین زدم، اگر فرزند یا همسرم را طالب بود او را برهنه در برابرش عور گردن زدم و اگر روزی او طالب جان بی ارزش من باشد ی خون را تقدیم نگاه والای‌خویشتن را با کاردی در دست دست خواهم برید و تا آخرین فطره های کوچک و خرد بنگرید، ببینید چگونه برای‌او خواهم کرد، اما حال خود بر این چهره ،کنندزندگی و جان خود تقلا می

اند،ای کز کرده خود را مچاله کرده‌است در گوشه‌نگاه آنان در ترس مرده و پژمرده شده کنید که‌تنها جان خود را طعام کسانی می‌حالا باید شادی کنید، باید بر خویش ببالید، این بار نه یکتا جان ابزارساز جهان و عقل کل دنیا هستند که وجود منحوس خود را تقدیم یگانه جایگاه قدسی خواهید کرد و قربانی راه بزرگ او خواهید شد

آیا این مقام کم و کوچکی است؟

آیا حال نباید بر خویشتن ببالید و آسمان را بنده خویش کنید؟

های بی ارزش جهان شما انتخاب شده تا جان لاجان وتصور کنید در میان تمام جان ی جانان جهان ارزانی داده است‌وجود خود را به کسی تقدیم کنید که جان را بر شما و همه‌بی

راستی اگر جانی نباشد دیگر برای آنان چه ارزشی در جهان باقی خواهد ماند تا بر آن ببالند؟

بودم، او در حالی که دست برمن این را از بزرگ پدر مقدس در میان کلیسای شیطان شنیده ها بود تکان‌آشام‌مانند نیش خون‌های مصنوعی خود را که به‌برد و دندان‌های انبوه خود می‌ریش :داد گفت‌می

ی ایمان بر جان ما است‌زیاد اندیشیدن نابود کننده

داند و ما را چه جایگاهی که در برابر او که هر شب با خدا ببخشیداو حقاً که از ما بیشتر می خورد سخنی به میان آوریم و وامصیبتا فکر کنیم‌شیطان، چای می

دانم که جزای مردمی که فکرمن نه فقط از او که بارها و بارها این جمله را شنیدم و می کنندشک عذابی در میان جهل و نابودی ایمان است و آنان شاید فکر می‌کنند بی‌می

کنندای افکنده تا قربانی کنیم به نظرم زیاد فکر می‌آنانی را که دست و پا بسته به گوشه

ها است که امروز ایمان خویش را از یاد برده و مبتلا بدین‌خاطر همین فکر کردن‌شاید به اند، آری آنان را دیده که کدام در میان ترس و وحشت از فرداطریقت در زشتی و پوچی شده برندبرند، از یاد می‌چیز را از یاد می‌ها است که همه‌کنند و حال در میان همین فکر کردن‌فکر می که آنان برگزیده در این راه هستند و این نعمتی بزرگ برای انان است که جان را تسلیم او کنند

کنندزنند و کفران نعمت می‌ام که آنان همیشه دست و پا می‌اما من دیده

دانند و آنگاه که رفعت انسانی، نه والاتر از آن رفعت الهی و قدسی‌اینان حق نعمت را نمی ،برندشود با دست و پا زدن تمام صواب خویش را کباب و از میان می‌نصیبشان می

،است‌ای کز کرده و به من چشم دوخته‌حالا او آرام در گوشه

دانم‌اش را می‌های ناگفته‌در میان چشمانش تمام حرف

او از من پرسید

اندآیا من را برای قربانی انتخاب کرده

:با نگاهی بر او پاسخ دادم

آری تو برگزیده در راه قدسی برای قربانی شدن بر پای شیطان رحیم هستی

گیرم‌این خبط را از من بپذیرید من همیشه رحیم و رجیم را با هم اشتباه می

بارش از من‌مالید با چشمان اشک‌ریخت و گردنش را به زمین می‌او در حالی که اشک می :پرسید

آیا بریده شدن گردنم درد بسیار دارد؟

مرتبی که در میان ما بزرگ جانداران جهان وجود دارد رابه یاد تمدن انسانی افتادم و بزرگ ،بریم‌گران داشتم، ما با متاعی مدهوش کننده درد را از میان می

های رفعت و بخشش راها طالب درد است، نه مگر آنکه درد دروازه‌اما الوهیت در آسمان

است؟گشوده

ی درد بشرحتی فرزند خدا یا شاید خود خدا هم با آمدن بر زمین و رنج بردن آنگاه که همه را چشید توانست گناه ما را ببخشد

یعنی خود درد کشید تا گناه ما را ببخشد؟

یا فرزندش را رنج داد تا ما بخشیده شویم؟

یا بانی تمام فکرها، باز هم این شیطان رجیم است که مرا بدین طریقت واداشته تا فکرهای ،عبث کنم

راستی این مراسم برای شیطان بود یا خدا؟

کنی؟خاطرم نیست مهم اینجا قربانی کردن است، چه اهمیتی دارد برای که قربانی می

شوند،اما فکر کنم اگر قربانی را برای خدای اشتباهی انجام دهی خدایان با هم گلاویز می ،های بسیار جنگی به راه بیندازدها برای قربانی‌شاید دعوای ان

ام که خدا از قربانی خوشش نیامد و آن را نپذیرفت، خدامثلاً من در کتاب آسمانی خوانده سمت قربانی بر زمین‌هر قربانی را نخواهد پذیرفت، آنگاه که این خاطره به یادم افتاد خود را به رساندم، او با دیدن من به نزدیک خود، مچاله شد و در خود فرو رفت، فکر کنم فکر کرد که زمان قربانی شدن فرا رسیده است

،اما من او را شادمان کرده و با صدای بلند به نزدیکش خواندم

،تو انتخاب شده هستی

،تو را والا گوهر قدسی انتخاب کرده است

پذیردبر خود ببال و آگاه باش که خدا هر قربانی را نمی

،ببخشید منظورم شیطان بود

ی کارها به این سادگی‌توان هر قربانی را به جایگاه قدسی او تقدیم کرد، همه‌خلاصه نمی

جای آورد تا در نهایت، قدسی بزرگ، عظمای عظیم آن آنچه ما برای‌نیست باید ابتدا آیینی را به ،او تقدیم کردیم را بپذیرد

،استمثلاً یکبار با خود تصویر کنید خدایی را که بر تخت نشسته و بر زمین چشم دوخته

انگاه مردمی برای خدمت و ارادت به جایگاه والای او که آنان را زندگی ارزانی داده است، آورندقربانی می

ی ما پیر و لاجان است، با گوشت و پوستی چروک و افتاده‌از قضا قربانی قصه

ریزد و شاید پیش از سربرند خون دلمه بسته از گردنش بیرون می‌آنگاه که او را سر می ،بریده شدن هم از ترس با ادرار در خویش جان بدهد

آنگاه شیطان رحیم بر خواهد خواست و با صدایی مکدر در حالی که به مردم در برابر خود چشم دوخته لعنت خواهد فرستاد

خواند و خواهد خواندآنگاه خدا با دستان گشوده آنان را فرا می

،که بهترین نعمات را به شما دادم و شما را جایگاهی والا ارزانی دادم

شما مبدل به خلیفگان من بر زمین شدید و حال بر من گوشت پیر و چروکیده تقدیم ،کنیدمی

ی دیگر شروع به‌رود شاید شیطان به همراهی چند فرشته‌در حالی که خدا با ما کلنجار می خوردن گوشت پیر در برابر خود کنند و خدا حرف را نیمه کاره رها داشته با چوب دستی ها برود تا سهم قربانی خود را بگیرددنبال شیطان و فرشته‌به

،اما تصویر واقعی اینگونه نیست

تصویر آنگونه خواهد بود که خدا بر تختی بزرگ چنبره خواهد زد و آنگاه که مردم فوج همتانیاز است، او که اندامی ندارد، او که بی‌کنند، او که بی‌ها را به او تقدیم می‌فوج، قربانی ،خورداست، او که اصلاً غذا نمی

کندها نگاه هم نمی‌حتی به قربانی

برد؟ی سر بریدن آنان لذت می‌آیا از لحظه

شود؟بیند و دیوانه می‌آیا خاری آنان را می

شود؟مانند من از عشق بازی با اجساد دیوانه می‌آیا به

آیا...

بینم که بعد از آنکه خدا بی توجه از کنار اجساددانم اما در این تصویر تازه از خدا، می‌نمی برند و شاید از تعداد زیاد آن حتی بیماری دردناک‌ها را به درون خاک می‌گذشت تمام قربانی ،در بین مردم شایع شود

های بزرگ درها را با کامیون‌باشند و جنازه‌شاید از فرط زیاد بودن جای برای دفن کم داشته خاک کنند و آنگاه با بیل مکانیکی آنان را به درون خاک فشار دهند تا در نهایت با ریختن ،ی بیشماری قربانی شوندها موفق به دفن جنازه‌خاک بر آن

:آنگاه خدا در حالی که دست بر زیر دهان خود گذاشته، با نگاهی مغرورانه به جبرئیل بگوید

،ها خلق من هستنداین

،روی نکنید و در پرستیدن من افراط به خرج ندهیدها گفتم زیاده‌بارها به آن

:ها بگویدآنگاه صور اسرافیل با دهانی باز دیگر فرشتگان را جمع کند و به آن

ببینید خدا تا چه اندازه مرید دارد

ها همه را به سکوت و فکر وادارد‌شمار قربانی‌و با اشاره به تعداد بی

شود؟ها فکر کنند چه می‌اگر آن

ها هم کسی با ریش بلند خواهد بود که آنان را انذارآیا در آن خاک قدسی در میان آسمان رود به فرشتگان‌سوی تخت خواب خود می‌دهد از زیاد اندیشیدن، شاید خود خدا در حالی که به بگوید بس است دیگر فکر نکنید، روز سختی داشتم، بگذارید آرام بخوابم

است و باید از این شادمان باشد و بر خویش‌دانم ولی من او را نوید دادم که انتخاب شده‌نمی

،ببالد اما او خود را جمع کرد و در خود رفت

او بی عقل و نادان است

توانم بفهمم چگونه آنان از این انتخاب شدن‌وجود هستند نمی‌ها نادان و بی‌تمام این قربانی مهابا به دستان‌کردند با کاردی در دست بی‌شوند، اگر من را انتخاب می‌سرمست و دیوانه نمی زد با ضربتی شریان اصلی و شاهرگ خود درزدم، آنگاه که خون بیرون می‌خودم ضربه می خواندم رو به آسمان و به چشمان‌های خونین در حالی که ورد می‌بریدم و با دست‌گردن را می ،کردم‌شیطان نگاه می

هادید، اما فکر کنم جبرئیل و دیگر فرشته‌بود و مرا نمی‌خدا فکر کنم در آن موقع خوابیده دید و با من وکردند و شیطان مرا می‌سپردند و فردا برای خدا پخش می‌خاطر می‌این صحنه مرا به شدی این عبد خویش هم آغوش می‌یاد خاطره

راستی همه آمدیم تا بیشمارانی را در این طریقت به پیش بریم تا در نهایت بتوانند معنای‌به گفت‌ی ما می‌زیستن را دریابند، این را همیشه پیامبر فرقه

گفت و همه وظیفه دانستند بعد از آنچه اوی ما آنگاه که همه جمع بودیم می‌او در میان قبیله خواند، من به تمام پیامبران پیش از اوبود مراسم و وردها را تکرار کنند و حالا او هم باز می‌گفته ،کردم‌فکر می

تمام طریقت آنان چیزی فراتر از آزار در خود داشت؟

کسی با آزار بسیار، بسیاری را فرا خواند و هر که در برابرش ایستاد را تار و مار کرد تا در ،معنای زیستن نزدیک شوندنهایت همه در کنار هم به

کسی آمد و خویشتن را با آزار قربانی کرد تا گناه دیگرانی را با درد و رنج خود ببخشاید و ای از آزار جهان را معنا بخشید و نهایتاً کسی آزار را بدل به آیینی برای‌نهایتاً باز هم در میان پرده اش تا آنجا که خون در بدن داشتند به آزار در آویختند و با آزاربودن در کنار هم کرد و صحابه بسیاری را بدین طریقت تازه رهسپار کردند

خواندند؟آیا تمام این پیامبران در مسیر آزار گام نگذاشتند و آیا حقاً نباید مرا هم پیامبر می

ای به‌ها شما را مکدر کردم اما ذره‌شما مرا ببخشید باز هم در خود فرو رفتم و با این خیالبافی

ای در میان این راه از گذشته نیست ومن حق دهید، خود به قضاوت بنشینید و بدانید آزار راه تازه چه بسیار تنان که بدین آزار در آمیختند و به نهایت آن را گرامی داشتند و من نیز در این آزار ،پرستم‌بارور شده و آن را می

ها شده باشد؟شناسید که معناگر تمام این پرستیدن‌آیا چیزی فراتر از آزار می

های معابد ما کزمثلاً همین روز و همین ساعت را در نظر بگیرید و به تمام آنان که در گوشه ،اند بنگرید‌کرده

هاها و خود خوانده‌ها هستند و در نهایت با تمام انتخاب‌آری انان برگزیدگان قدسی آسمان ها و مجبور شدگان، آنان چه چیزی در این وانفسا در بر خواهند برد و با خودتمام خود خواسته ،همراه خواهند کرد

آیا تمام دنیا برای انان چیزی فراتر از رنج و به نهای خود آزار خواهد داشت؟

ها که ما را ندا داد تا در این روز در کنار هم جمع شویم و آن‌آیا آن کلام قدسی در آسمان خوانیم در این دشت خواهداست در نهایت چیزی فراتر از آنچه ما آزار می‌کنیم که او فرموده داشت؟

آیا کاشت او چیزی جز رنج و در نها برداشتش جز آزار است؟

هایی از حقیقت راکنم رگه‌گویم یا شما در میان آنچه من تراوش می‌باز هم من هذیان می اید؟دریافته

کرد من‌من به او نگاه کردم و نزدیک به تن او بودم، او با تمام توان خود را مچاله و جمع می توانستم تمام احساسات او را با مشام ببلعم و درکه عاشق این زمان و در کنار او بودن هستم و می ،خود حل کنم

است و تا چندی دیگر در زیر پای شیطان سر بریده خواهد شد،اما حالا که او انتخاب شده بیند، شیطان با او نزدیکی نخواهد کرد و فرشتگان کجا هستند؟خدا او را نمی

اند؟ی آنان به نزدیک او منزل نکرده‌آیا همه

شاید اصلاً خدا خوابش برده باشد، شاید امروز را فراموش کرده باشد و شاید شیطان برای

وقت گذرانی با دوستانش به بیرون از حرمِین رفته باشد

کرد، مرا انتخاب کرده تا دراما او با قلبی آکنده از ترس و وحشت به دستان من نگاه می
کلیسای شیطان آنان را قربانی کنم

ی دید که آن کار بزرگ را که گفتم در نهایت در روزی خاص در جایی خاص مرا خواه
هماره آرزویش را دارم انجام دهم

درست است من بارها و بارها در دل جنگل بعد از آنکه شکار خود را تعقیب کردم و در نهایت او را جستم او را خویشتن ذبح کردم اما این کار را در برابر دیگران نکرده و دوست دارم
،تا آنان مرا در این میان ببینند

من هم همتای شیطان دوست دارم تا در برابر دیدگان دیگران ستایش شوم، خیال کنم همه
باشند و این بخشی از وجود ما استهمین را دوست داشته

برم، او را دست و پا بسته دری قربانی میو حالا من بر این کار گمارده دست در زیر چانه
اند و حالا با دیدن دست من بر دهانش به یکباره آن را گاز گرفتاین گوشه رها کرده

دیدی تو هم دوست داری تا مرا زنده زنده ببلعی، همه در وجود خود تمایلی دل فریب به خواهد تا به فرصتی مرا ببلعد، مثلاً تمام این دیوانگان کهدریدن دارند، حتی قربانی مظلوم هم می اند هم دوست دارند پاره کنند و بدرند، دوست دارند تاخود را منع از خوردن گوشت کرده
ها قرار گیرد تا آن را پاره کنندگوشت خامی در دهان آن

دانی ما قربانی خود را از میان همین طایفه جستیم، قربانی ما یکی از آنان بود که بهمی ای از بدن من راخواست تکهزد و حالا خودت دیدی و شاهد آن باش که میگوشت لب نمی پاره کند و آن را به درد، او هم همتای ما است و عاشق دریدن گوشت، و حال در حال بازی
استکردن در نقشی است که به او محول شده

او خود را منع کرده یا اینگونه به دنیا آمده که گوشت نخورد اما شاید به او گوشت ای از گوشت تن خودش را در دهان خودش گذاشتم و او را مجبور کردم تاخوراندم، شاید ذره
،آن را ببلعد، او باید بدین طریقت پایبند باشد و باید شادمان از انتخاب شدن خود باشد

شیطان رجیم او را انتخاب کرده تا در زیر پای بزرگ مرتبتش قربانی شود و پیش از مرگ

باید که ما آن را بیامرزیم و او را وارد طریقت خوردن تن دیگران کنیم، او باید بدین آیین پرستندگان آزار گام بگذارد و خویشتن را جزئی از آن ببیند تا قربانی جان او مورد قبول جایگاه ها گرددقدسی در آسمان

اگر کسی که باورمند بدین طریقت و آزار دیگران نیست، همان باوری که بر ما خواند که ما نعمات بسیار برای شما در جهان گستردیم از آنان بخورید و بیاشامید اما آن را اسراف نکنید بخواهد قربانی شود خدا او را قبول خواهد کرد؟

دانم آیا آنان بر این طریقت آزارآری تمام آن نعمات به زیر پای خداوند قربانی شده و نمی های در خاک اسراف نیست؟باور داشتند یا نه، اما آیا آن تصویر از قربانی

دهند تا باهای گوشت جان آنان را به درماندگان می‌شاید این هم و همی باشد و آن تکه خوردن گوشت آنان دیگر نه درمانده که درنده شوند، انگاه خواهند توانست تا حق پایمال شده ی آنان را قلع و قمع کنند و درندگان سیراب ازتوان همه‌خود را از دهان دیگران ببلعند، می دست بگیرند، اما آیا در میان کشتن و درندگی اسراف نبود؟ها میدان را به‌خون

آیا من توان بریدن سر تا این اندازه را دارم؟

،اگر من ندارم خدا حتماً دارد

من بی ارزش کجا و ارزش قدسی او تا کجا خواهد بود

ها خود را از خوردن گوشت تن دیگران منع کرده ما گوشت تن آنان را خواهیم خورد،آن ،ما آنان را در میان سیر با پیاز بسیار سرخ خواهیم کرد

توان هم رکاب و هم پیاله خود را درید، بایداصلاً درستِ مطلب هم همین گونه است، نمی ،اندآنانی را اینگونه خار و ضعیف داشت که خویشتن را ضعیف کرده

،اصلاً بیا با هم دور کنیم

آیا انسان والا مقام بزرگ دین با کمالات توان آن را دارد تا کسی که همتای او درنده و در ،حال پاره کردن است را پاره کند

دنبال کودکان، ضعیفان و دردمندان خواهد گشت تا آنان را خلاص کند و اینگونه بوداو به

که ما آنان را برگزیدیم و باز هم به نظرم ما بر ذات خود چشم دوختیم و انچه از سرنوشت تا
وار انشا کردیم و حالا دستم در میان موهای سر او است، آن‌مقدار مقدر بر جانمان بود را دیکته
کشد و بعد از گازی که از دستم‌کشم، او خود را بر زمین می‌را در دست گرفته و به پیش می
،گرفت دهانش را بستم تا دیگر موفق به گاز گرفتن دست من نشود

کشیدم چند ضربه به صورتش‌سوزد و مرا کلافه کرده است، در حالی که او را می‌دستم می
تر بر زمین کرده بود و من از مو او رازدم خود را سنگین‌های محکمی که می‌زدم، با سیلی
کرد من با توان بیشترتر می‌بردم، هر چه خود را سنگین‌سمت جلو می‌کشیدم و با تمام توان به‌می
های موی کنده در دستم راماند، چند بار تکه‌کشیدم و بیشتر موهایش در دستم باقی می‌او را می
کشیدم، جایی که‌سمت میز می‌تکان دادم و دوباره دست به لای موهای پر پشتش بردم، او را به
بود در دستش شمعی بود و دست دیگرش کتابی داشت ازمردی با ردایی سیاه و بلند ایستاده
،بودندآیاتی که شیطان و خدا با هم خوانده

ی اضافه داشت که‌بودند و یک تک سوره‌ای با همکاری هم بیرون داده‌انان کتاب تازه
نوازی کند وای را تک‌مهمان افتخاری آن جبرئیل بود، قرار بود تا جبرئیل در آن تک سوره آیه
دست آورده و حال آن کتاب در دستان او بود که به من چشم‌ما آن کتاب قدسی را به
استدوخته

تر کرده بود، من چند سیلی دیگر به‌قربانی چغر در حال تقلا بود و خود را بر زمین سنگین
بودصورتش زدم، چشمان حضار به من و قربانی دوخته شده بود، جایی که او از من گاز گرفته
های چک من بر صورت او را شنیدند ودیدند اما صدا و ضربه‌قرمز بود و حاضرین آن را نمی
کسی آمد تا مرا کمک کند و در نهایت او را به روی میز گذاشتند

آنگاه در حالی که از چهار طرف دست و پای او را بسته، ناف و شکمش رو به آسمان هویدا
جا نهادند و من با ضربتی‌توانست تعادل خود را نگاه دارد، دیگرانی او را میخکوب به‌بود و نمی
جا را پر کردهایش را بیرون کشیدم و خون همه‌بر شکمش روده

درست است، ما دیوانه و دور از تمدن هستیم، مثلاً من در مراسم آنان دیدم که چگونه سر را
شوند اما ما در کنار میزریزند و همه خونین نمی‌برند و خون را تنها بر روی محراب می‌آرام می
کشیم و در حالی که هنوز قربانی توانی برای زندگی‌شویم، ما روده را بیرون می‌همه خونین می
ای که در دست داشتم‌دهیم، آنگاه من با آرشه‌آوریم و به قربانی نشان می‌دارد، آن را بالا می
ویالون بر گردن او را چند بار با تکانی آرام به پیش بردم و صدای پاشیدن خونش بر صورت

،خود را احساس کردم

،نواختم‌سمفونی وحشت در حال نواخته شدن بود و من آن را می

کنند، و او خویشتن را تقدیم‌خوشا به سعادت آنان که جان را تقدیم آن جایگاه قدسی می
ها است‌آن جایگاه قدسی کرد و بر این فخرها خواهد فروخت در دنیایی که در آن دوردست

در دنیایی که مرا هم به داشتنش امید دادند، اصلاً من او را برای چه سر بریدم؟

،آری درست است من هم برای رسیدن به آن فردای نامعلوم آن کردم

خواهم تا فردایی که همه آرزوی آن را دارند دریابم‌من هم می

فصل پنجم

،من کودکی خوبی داشتم

دانم بسته به این دارد که شما خوبی را چگونه تعریف کنیدنمی

مثلاً اگر شما باور دارید که تأمین بودن خوراک و پوشاک خوبی است من کودکی خوبی داشتم و اگر محبت را تعبیر به بوسه کنید خوب نبوده

کنند من حتی‌اما بعضی دوست داشتن را هم تعبیر به خوراک و پوشاک و مهیا بودن آن می کنم‌گویند هر قدر من تو را دوست دارم همان قدر هم برایت هزینه می‌شناسم که می‌برخی را می

سنجند وچیز را با سنگ میزان رونق می‌ای وجود دارند که همه‌ها اصولاً دسته‌در میان ما ادم دانندآن را ملاک مهر و محبت هم می

مثلاً در نظر بگیر مردی را که با دستانی پر از گوشت تن قربانی به خانه آمده

سمت همسرش بفرستد و آ نگاه که‌او رونق بسیار به نزد قصاب سپرده تا او را با دستانی پر به ،دهان فرزندش از خون و جان کسی که پیشتر زنده بود پر شد

کنداش می‌او است که تمام مهرش را تقدیم خانواده

مهر خود واگذاریدخواهید با من مخالفت کنید و من را به دستان بی‌باز هم می

تان پاره پاره‌بر سر میزهای‌دانم من در مهر شما سهیم نیستم چون اگر بودم شاید مرا هم‌می کردیدمی

ای به آزمون‌کنند و در چه بوته‌داند که مهر آدمی را با چه مقیاس می‌اصلاً آیا کسی می ،گذارندمی

گفتم‌داشتم از کودکی خود می

من کودک آرامی بودم با کسی کاری نداشتم و در عین حال بسیار پرخاشگر بودم

دانم دقیقاً با من چه‌زد نمی‌گرفت و پدرم مرا کتک می‌بوسید و در آغوش می‌مادرم مرا می ی خاموشی و در زیرزمین حصر شدنم بودها به واسطه‌کردند شاید تمام این‌می

تمام این اعتیاد به خشونت

وقت در زیرزمین حصر نشد و مادرش‌شناسم، او هیچ‌خانه را می‌اما آن هنرمند پیر در سلاخ کردبود از او استقبال می‌ای که پدرش دیروز سر بریده‌هر روز با صبحانه

فشرد و نزدیک‌هم می‌گذاشتند و پدرش در حالی که دستان را به‌بر دهانش گوشت تازه می فرستاد تا مهرش در میان‌ای برای او می‌داد بوسه‌کرد با نازی که به چشمانش می‌به صورتش می گوشت تن قربانی به اعماق تن فرزندش رسوخ کند

ای به تحفه آورد و در برابرم بر زمین انداخت او راپدر من هم با آغوش باز باری برایم لاشه بود تا میزان مهرش را به ما برساندبودند او را برای من آورده‌در میان جنگل گرفته

ی خوددانی در میان اعیاد مذهبی هم بسیاری از پدران برای فوران احساس مهر و عاطفه‌می کنندی قربانی را تقدیم می‌گاه به خدا و گاه به فرزندشان جنازه

ها آن مهر درون‌کنند تا آنان با دست کشیدن بر جنازه‌مثلاً کودکان را با خود همراه می ی پدران خود را بدانندسینه

اگر لباس خوب خریدن و اصولاً رونق هزینه کردن برای خانواده بیانگر مهر در دل ما است به نظرت جنازه را تقدیم دوست کردن معناگر چیست؟

ای به تحفه خواهم بردمن هم برای فرزند و یا همسرم در آینده جنازه

اش بریده مانده به‌مثلاً شاید قربانی را با روبان قرمز بر سر در حالی که سرش بر روی سینه فرزند دخترم هدیه دهم تا با تن او بازی کند

سرش را به پسرم دادم تا با آن فوتبال بازی کند

دانم اما پدرم این کار را برای من کرد شایدم او نکرد و پدر مرد هنرمند بود که هر بار اونمی

بود سر رابرد و آنگاه در زمانی که سر قربانی را بریده‌خانه می‌کرد و به میان سلاخ‌را قلمدوش می کرد تا با او بازی کندسوی او پرتاب می‌به

ای دور مانده از تمدن بودیم ولی من بسیاری از کودکان متمدن رادرست است که ما دره ام که چگونه انان که در اغوش مادر خود پرورش یافتند و جز ظروف یکبار مصرف ودیده شکیل هیچ از خون تا تن را ندیدند هم در تعقیب شکار خود برآمده و آنگاه که او را تکه و پاره کردند پاداش از پدر خواهند گرفت

دوش خواهد کشید و فریادزنان خواهد خواند که دیگر فرزند ذکوری جانی را به‌پدر لاشه است‌من مرد شده

زد و بر شَهر خود را شُهره‌حتی مادر او در حالی که پسرش دختری را زن کرده بود فریاد می بالیدی عظیمش می‌خواند و بر خویشتن و خانواده‌می

و مادر او همان دختر دردمند در حالی که خود را در خاک مانده از جان دختری که کردبود دفن می‌دست پدرش سوخته‌خاکستر شده و به

ها به عرف ما و در این دیار مانده و آنان که اهل فضل و دانشند در سرزمین‌هرچند این روند و با تپانچه قربانی رارؤیایی دور در حالی که تپانچه در دست دارند به شکاری متمدنانه می شودکشد و ناگاه مرد می‌اندازند و پسرشان در بین خون ریخته قد می‌به زمین می

درستش هم همین است من هم شاید به همین دلیل مدام در پی مرد شدن به این در و آن در زدم تا به نهایت با کاردی در دست مرد شدم

هم مربوط است؟خون و مرد شدن به نظرت تا چه اندازه به

ها در طول سالیان آنچه آدمی بر من آموخت و من در دین پاک انسانی دانستم‌این خوانده هم گره خورده و از هم هستندمرا انذار داد که خون و مردانگی به

شوند که خونشان را خودشان بر زمین بریزندمردان در برابر زنی مرد می

مانند گذشته مادرانی در پشت‌شاید در سرزمین متمدنان آن را در ملا فریاد نزنند شاید به ی آغشته به خون آلت عروس خود را ببینند امای خونی نمانند تا پارچه‌ها در انتظار پارچه‌دربازه است‌آنکه اولین بار او را خونین کرد در دل تمدن پست مدرن انسانی هم مرد شده

مانند همان بیضه که عرف شهری برای به دندان کشیدن شد و عرف دیگری بر آن‌آری به شد تا ران را در زعفران بخواباند و به سیخ بکشد

تر هم خواهد بودران زیباتر از بیضه و زیبا کلام

یموضوع مهم در این تمدن، همین آداب و رعایت ادب است همین است که شاید طبقه میان ما را هم ساخته باشد

های پاره دماغی آویزان در برابر پسری که با لباس میهمانی‌مثلاً کودکی من با دمپایی زده کتی آهار زده و کراواتی شق ورق به مدرسه رفت متفاوت بودهای واکس‌کفش

او مؤدب و من بی ادب بودم

او با کمالات و من پست بودم، اما در نهایت هر دو یک کار را کردیم

او ران در زعفران مانده را به دندان کشید و من بیضه به دهان بردم

هر دو از یک جان آمدند و هر دو باعث مرگ او شدند و او در میان خورده شدن به یک دانم درست است و والاتر از درستی چیست؟اندازه درد کشید و نمی

دنبال قربانی خود دوید آنگاه که‌های زیبا و شکیل هم به‌اما این را دیدم که او با همان لباس آلود به او نگاه کرد، اووار و شهوت‌پدرش قربانی را به زمین در برابرش گذاشت او هم دیوانه پا به او، او را درید با زبان دشنام با رانش کرد گاه او را به‌هم در تعقیب شکار با زدن پشت تمسخر خرد و حقیر کرد و هر بار از اشک چشم او خورد تا سیراب از شهوت و این خواستن بزرگی شود

ام‌مانند من همان راهی را رفت که من پیموده‌او هم به

دانم هر کدام از ما در هر لباس و با هر گفته و شنیده اگر بیضه بخوریم یا ران در دهان‌می شنویم و همه‌ها را می‌ی آن داستان‌بگذاریم چه ژنده بپوشیم و چه با وقار راه برویم، هر روز همه شناسیم‌را می

خواند و بزرگی با چشمکی به قدرت‌دهد ترس ما را فرامی‌ی ما نغمه سر می‌قدرت برای همه ی ما ناز خواهد کردخود را برای همه

از کرامت تا اشرف خوانده شدن از خدا در آستین مرد روحانی تا خدای عرفانی و بی خوانند به همان نثر گذشته که بارها در همان تکرار بر ماخدایی پست مدرن همه ما را فرا می خوانداست و همه را به یک راه می‌خوانده

خواهند رای انچه انان می‌ی ماهمه‌دهند همه‌ها را بر ما سر می‌خوانند و ارزش‌همه می ها خواسته تا ما بدانیم‌دانیم چون ان‌می

حالا که شما هم همه را دانستید چه تفاوت بین پدر من با پدر شما خواهد بود شاید او مرا ای به تن دارم بر روی میزی خونین‌آنگونه آموخت تا در سیاهچالی در حالی که لباس ژنده های براق در حالی که‌بنشینم و شما را مادری آرام آموخت تا با لباسی آهار زده و کفش اید بر روی میز و صندلی گردویی خود بنشینید و هر دو از همان‌کراوات خود را کمی شل کرده تکه دندان بزنیم

هر دو آن را در دهان بگذاریم و مزه مزه کنیم

هر دو بی هیچ فکر آن را تکرار کنیم و باز ادامه دهیم

دانید حال بدانید که پدر من همتای آن مردی بود که‌دانیم و شما هم می‌ی ما می‌همه شدکرد انگاه او پدری کارمند می‌های فراخی داشت هربار مرا با کمربند سیاه و کبود می‌سبیل راند بعد او پدری بود مهندس با پول بسیار که مرا با رونق بسیارکه با بی حوصلگی مرا از خود می دانی انچه مرا ساخت و اینگونه خواست‌محبت داد و هر بار مادر و پدرم بدل به یکی شدند اما می است تکرار شدیکتا از زبان او آن و هر که در این زمین نفرین شده

تر گفته‌گویند و فراتر از آنچه خواهند شنید و هربار همان را که پیش‌دانند چه می‌همه می ای از جان اوشنوند و حال من در کنار میز خونین خود در دهانم تکه‌گویند و بیشتر هم می‌می است اویی که خویشتن تا این اندازه بارور کردم

،ی ماهمانند پدر تو مادرت و مادر همه

برندی آنانی که بارور کرده بر دهان می‌همه

بیا و اینبار، پدر و مادر مرا رها کن و بر من بنگر که چگونه تا این حد بدل به پدر و مادر ،ام‌خوبی شده

آری شاید باورتان نشود اما من هم پدر کسی هستم، من در همین زیرزمین نمور او را رشد دادم، ابتدا یکی را به تصاحب برای خود کردم، من خواستم تا او باشد و امر کردم تا باش و او ،جان شد و با من همراه شد

،بود با خود همراه کردمشاید او را در میان خیابان در حالی که ترسیده

ای بودم ساختمشاید او را در میان تخت آنگاه که در آغوش فاحشه

،اما فکر کنم من او را خریدم

آری درست است، پدر و مادرش او را نخواستند، شاید خواستند، اصلاً او را به وجود آورده تا بفروشند، شاید آن قدر توان و رونق در کف نداشتند تا او را به سامان برسانند و در ابتدا ،ها رها کنندخواستند تا او را در میان زباله

اما مرد با رندی به زنش گفت و شاید نگفت و مرا جست که طالب خریدن او بودم، شاید او مانندفروختند و من موفق به خریدن او شدم و شاید در حراجی بهرا در پشت ویترین مغازه می ،بازار مدرن امروزی مردمی با ژتون در دست بدین جایگاه دست یافته تا بتوانند او را بخرند

خاطر دارم، من ودانم او از کجا بدینجا آمد، اما شبی که او را برای اولین بار دیدم بهنمی ،بسیاری بر آن شده تا او را بدینجا نگاه داریم و برای خویشتن کنیم

مانند پدر خودت، او تو را برای چه به دنیا آورد؟به

،شاید در دیربازی او تو را بدین دنیا آورد تا در دیر صباحی عصای دست او باشی

اید؟آیا تا کنون فکر به تعداد زیاد کودکان به نزد آنان که رونقی در کف ندارند کرده

گیرند وای که در پی آوردن عصای دست هر شب همدیگر را به آغوش می‌آنان را دیده ها و ابزارهای ساخت دست خویش‌مانند آن ماشین‌برند و یکدیگر را به‌عصا به جان هم فرو می ،بینندمی

،کنندآغوشی در پی آوردن عصای دستی، آرزو می‌آنان در این هم

ها که آمده تا آرزوهای مانده درامروز شاید این عصا دیگر نه در میان کشتزارها و دشت

گلوی دردمند ما را به عمل برساند و او چیست

شاید برای تو رسیدن به جایگاه قدسی یکی از مردان هزار دین مرسوم در رسوم ما باشد و شاید برای او رسیدن به منزلت طبیبی که دیگران را شفا خواهد داد

،اما برای من او است که با تنش عیش مرا خواهد ساخت

،مانند شما آن را خواهم کرد و چه بسیار که انگونه کردندآری من هم به

ی من و زیرزمین من نیست، که اینگونه در دل آن من چند طفلی را به‌مثلاً این تنها در خانه ،گردن گرفتم و آرزوی خویش را در میان ران آنان دیدم

در میان همان سلاخ خانه هم بخشی مجزا برای انان بود، آنان را در این هزارتو برای خود ،مانند پدر خودت که تو را آموخت‌کردند و آنان را آموختند، به

مانند آنچه پدر تو از من یا پدرانان آموختند تا این چموش آن راه اشتباهی به پیش نروند، به ،من از تو خواست

کنند و زمان بسیار برای آنان هزینه خواهند کرد تا درهایی حصر می‌آری آنان را در اتاق نهایت از آنچه برایشان ساخته سودی نصیب جماعت در برابر شود

آیا پدر تو، تو را برای این سود نپرورانده است؟

آیا انسان در میان این دین با برکت و قدسی خود که آن را انسانیت نام داد و در این دنیای برد؟بالد، چیزی را بی فایده به پیش می‌مدرن خودکه بر آن می

آیا تمام قواعد اخلاقی و غیر اخلاقی خود را برای منفعت طلبی نساخته و در نهایت آیا آنکه آموز و فرزند خود فایده طلب کند غیر اخلاقی است؟از دست

های‌بینم که چگونه برای سال‌بینم، می‌ها می‌ی آنان را در میان آن اتاق‌مثلاً من وقتی همه تربسیار آنان در حصر هر روز در حال پرورده شدن هستند، انان را زمان داده تا بارور و بزرگ شوند و در نهایت آنان را به دستان هنرمند پیر این دیار خواهند داد، آیا این کاری بدور از آنچه عرف و فرهنگ تا دین انسانیت خوانده خواهد بود؟

،استاصول اخلاقی که ما را قرار بر سود و فایده خوانده

گرایی خوانده شده بر ما و تمدن ما است این دریدن را پاسخ نخواهد داد و ما راانچه عمل نخواهد آموخت

آنگاه در باب فرزندان خود چه خواهد خواند

ها برای او هزینه کرده و عمر صرف کردیم آن نکرد که ما خواستیماگر فرزندی که ما سال ،چه خواهد شد

،آنگاه اصول اخلاقی نهفته در این عرف و دین ما چه خواهد گفت

چیز را تمنا از استاندارهای دوگانه در میان افکار خود خواهیمآیا در آن روز دوباره ما همه سوی خودهای ما را از دیرباز به‌ای خواهد گرفت و تمام دانسته‌کرد، آنگاه هر چیز معنای تازه ،خواهد برد

مثلاً در نظر بگیرید که چگونه انان برای آنکه معنایی که در تعقیب آن هستند را به کرسی دانند اشتباه‌ی خواهند شتافت تا در نهایت برای آنچه خود هم می‌برسانند هر بار به هر راه و بیراه است حقیقتی بجویند، دلیلی بتراشند و شاد باشند

ی آنان را خویشتن‌ها را رها کن و مرا رها دار تا با فرزندان خود تنها بمانم، من همه‌این ،ی آنان برای من است‌ام، همه‌جسته

ها اینگونه بوده و هست، مثلاًها در تاریخ بودن ما انسان‌دانی تمام این صاحب شدنمثلاً می اگر مردمی سرزمینی را فتح کرده برای خود دانستند، انجایی را که بومیانش را قلع و قمع کردند ،برای خود کردند و مالك آن شدند

ناگاه با صدایی که دولت در خیابان فریاد زد مردمی دویدند و هر جایی که ایستادند برای خود آنان شد، این منطق والا مگر در میان مردم از دیرباز تا جهان پست مدرن امروز حاکم نیست؟

ها پایبند نیستند، حالا نه مگر آنکه من آنان رانگر مردم بر این استدلال و منطق و این ارزش تصاحب کردم، آنان به بیرون از خانه آمده و من آنان را برای خود کردم، من اولین نفر بودم که او را جستم، آنان راه خانه را گم گردند و من بودم که آنان را دریافتم و صاحب بر دنیا و جان

،آنان شدم

ها اینگونه رقم نخورده است؟اصلاً خود شما بگویید آیا مالکیت در تمام طول دوران

هایی که‌ام، مثلاً تمام آن جان‌آیا معیار و ملاک دیگری در میان است که من آن را ندانسته
،ها را صاحب شدندی ما امروز در اسارت است، چگونه بدانجا آمده و چگونه ان‌خانه‌در سلاخ

گرفتم؟ی کتبی می‌آیا باید از والدین انان من اجازه

توانم او را در اتاقی زندانی کنم تا در روزی‌مثلاً اگر کسی فرزندش را بر من فروخت من می
خاص او را قربانی کنم؟

چیز مرتب است؟اگر انان اذن بدین کار دادند همه

اگر من آنان را پیدا کردم چه؟

اگر خود آنان اجازه دادند چه؟

اگر صبر کردم تا در نهایت به سن رشید و بلوغ خود رسیدند و اذن دادند چه؟

ی ما گفتم بخشی وجود دارد تا ما کودکان را بزرگ کنیم، آنجاخانه‌دانی در همین سلاخ‌می
،ی ما است‌نوانخانه

شویم، اگر من دو نفر را برای‌آیند را ما صاحب می‌کودکانی که در میان آن هوا به دنیا می
ی انان برای من است؟دار شدند بچه‌خود بیاورم و در اتاق خانه بگذارم آنگاه که بچه

دویدند، من دیدم که‌دار شدند روزی در میان جنگل می‌دانم اما خود آن دو نفر که بچه‌نمی
صاحب کار با طناب بزرگ در دست به نزد مردی رفت که آنان را با طناب مهار کرده بود،
خانه آورد، آنگاه بر آنان منت نهادآنگاه طناب را به گردن آنان انداخت و آنان را به میان سلاخ
دار شوند و حالا بچه آنان در پشت ویترین مغازه‌تا بتوانند در این دخمه زندگی کنند و بچه
ی‌است، آن مرد در حال مالیدن خود به شیشه دارد تصویر بریان شدن او را بر زغال و منقل خانه
،است‌کشد و دیوانه شده‌خود می

آیا شما توقع دارید من انان را برای چه بزرگ کنم؟

خاطر بیکاری به بیرون انداخت و در نهایت اوی من که فرزندش را به‌آیا پدر و مادر همسایه از این درد جان داد کار غیر اخلاقی انجام داد؟

،ها را گرفتم‌دانم اما من او را به خانه آوردم خودم آن‌نمی

آورم و قرار بر این دارم تا از آنان فرزندان بسیار بیرون بکشم و برای خودانبار دو زوج می ی‌ی شهرهای اطراف هم بفروشم، اگر آن برنامه‌خانه‌خواهم با این کار آنان را به سلاخ‌کنم، می تلویزیونی را به من بدهند غوغایی در شهر خواهم کرد، مطمئن باشید که مردم شهر در پشت های سیاهچال‌ای دربازه‌ی من خواهند خوابید و در انتظار روزی خواهند بود تا من ثانیه‌درب خانه خود را باز کنم تا آنان بتوانند این بقای نسل و ازدیاد جمعیت را برای باری هم که شده به دندان ،ببرند و مزه مزه کنند

،خواهم بکنم و هر روز در حال تکرار آن هستم‌حالا من این کار را می

من آنان را آب و غذا دادم، راستی به نظرت من با آنان خوب بودم یا نه؟

به نظرت من پدر و مادر خوبی داشتم یا نه؟

اما من انچه از رونق بود را برای آنان فراهم کردم، انان همیشه غذای خوب خوردند، هر روز ای احساس ناراحتی کنند، راستی ماجای انان نگاه کردم و مواظب انان بودم، نگذاشتم تا ذره‌به در سلاخ خانه چند نفری را هم داریم تا بعضی از روزها دستی به سر و و روی آنان که در بند ما، ،اند بکشندفرزند ما شده

کنند، من که باروند و گاهاً با در اغوش گرفتن آنان مهر را ارزانی وجود آنان می‌انان می خواهند هزینه کنم و حال شما در نظردست آمده بر آن شدم تا برای انان هر چه می‌تمام رونق به باشد تا ما با اخلاق دنیای‌ای برای ما در وجود انان معنا داشته‌بگیرید که باید به نهای آن فایده ،باشیم‌مدرن خود مراودت داشته

،گرایی را فراموش کنیم، دیگر از ما و تمام منطق این سالیان چه خواهد مانداگر فایده و عمل

ی ما را در نظر بگیرید که چگونه در تمام این سالیان توانسته انان را رفت وخانه‌شما سلاخ روب کند، به آنان جاه و مقام داده و همیشه آنان را سیر نگاه داشته در نهایت اگر از وجود لا مند نشود تمام این کارها عبث نیست‌جان انان سودی بهره

برد؟آیا آدمی کاری را عبث به پیش می

تفاوت ما با دیگر جانداران بی عقل پس در چیست؟

ها بیندیشیم و من توانستم با این میانگین سود وما باید به رونق و فایده در میان این هزینه های ما سرچشمه‌ها او را به خانه ببرم، اما به نظرم در نهایت این کار هم از رفعت درون قلب‌فایده ،گیردمی

های بر زمین مانده هزینه کند،تواند زمان را برای تصاحب این مال‌مثلاً صاحب کار می مانندتنها مادر که فرزندان او را نیز تصاحب کند، به‌های آنان نه‌تواند با شبیخون به یکی از لانه‌می ،خانه در آوردملتی که سرآخر میزبان خود را درید و خانه را از چنگال صاحب

مانند انان که با شنیدن صدای زنگواره دویدند تا بخش بیشتری از خاک را برای خود کنند، تواناو هم می

تواند با شبیخون وارد خانه و حرم کسی شود و من اگر این‌او هم در کنار پیرمرد هنرمند می کار را بکنم بهتر نیست؟

ای ماندم و انگاه که زمان را مساعد برای رفتن دیدم وارد آنجا شدم،من باری در کمین خانه جز پدر و مادر در انتظار من بودند، پس من تصمیم‌تنها یک تن در خانه نبود، آنجا دو فرزند به همراه‌گرفتم که اسراف نکنم و تنها پدر را سر بریدم و گوشتش را به خانه بردم، کودکان را به ،مادر به حال خود رها کردم تا روزی دیگر آنگاه که گوشت تن مرد تمام شد شکار کنم

قدر والا و بزرگ است، که در این شبیخون پدر را سلاخی مادر را به خانه‌اما تمدن انسانی ان ها درشوهر مانده، شب‌بیند زن بی‌برد، فرزندان را با خود همراه خواهد کرد و آنگاه که می‌می زند، مردی‌اش فریاد می‌ریزد و از فراق شوهر درمانده‌زند و اشک می‌حالی که زن فریاد می ها است او را در آغوش‌فکور و دانا در حالی که پر از مهر و دور از خویشتن و خودخواهی گیرد تا مرد شودمی

اند، پس مرد بصیر و بااما دیگر از زن خونی باقی نمانده و همه را از کمی پیشتر از میان برده ذکاوت، او که معناگر تمام دین انسانی است با رفعت بی امان در جانش او را خونین خواهد کرد ،تا هر دو معنای واقعی مرد و زن شدن را بفهمند

این مردمان دانا فرزندان را در آغوش بزرگ خواهند کرد

راستی من خوب بزرگ شدم یا بد؟

،کننداما انان را خوب بزرگ می

ها را غذای خوب خواهند داد، شاید آنان را در آغوش گرفتندمثلاً آن

قدر محکم فشردند تا مرد شوند و پس از مدتی در نهایت آنها را با دلی آکنده از احساس‌آن دست پیرمرد هنرمند دادند تا با آنان بازی کند، انان بازی را دوست دارند و شاید من هم‌و مهر به ،چال خود با انان بازی کنم‌پس در میان سیاه‌زین

شد؟چیز بهتر نمی‌کرد، همه‌اگر من که کودک بودم پدرم با من بازی می

دانند که در حال خواندن هپروت از میان‌دانم که بیشمارانی مرا در این وانفسا متهم می‌می دانم‌ام و می‌افکار درمانده خود بوده

ی مردم و هر که دری ما، نه بیشتر از آن شهر و کشورها، بیشتر و بیشتر، همه‌خانه‌اما سلاخ دانند که ما چگونه دردمندانه‌این زمین چشم بر جهان گشود و از دیرباز پای بر آن گذاشت می ،ایم‌داشته‌انان را دریافته و انان را در امان نگاه

کودکی را در نظر گرفته که آرام از خواب بیدار و هر روز با مهر مادری و نوازش پدری در حال قد کشیدن و بزرگ شدن است، او هر قدر در جزئیات متفاوت از من، مرد هنرمند، آن مرد مانند من وخوار و تمام همتایان بیمار من بزرگ شده باشد در اصول به‌عاصی و بیمار، الکس آدم ها دقیق‌است، مثلاً آیا تا کنون او بدین مالکیت و مالک شدن‌چیز را فرا خوانده‌دیگران همه است؟شده

آیا پدر دانشمندی که جایگاه والای فرزانگان را در این شهر دارد، او که با رونق بسیار ی شهر، بهترین زن شهر، بهترین مرد شهر، بهترین شغل شهر، بیشترین رونق شهر رابهترین خانه است؟دانیم خوانده‌است، بر فرزندش چیزی فراتر از آنچه ما از مالک بودن می‌صاحب شده

دانند را خواهد داشت؟آیا او توان خواندن چیزی فرای انچه همه می

اگر داشت و به زبان آورد آیا فردایی در میان خانه او را کسانی نخواهند دید و بر او درس

مهر خویش را نخواهند داد

ی ما است‌خانه‌راستی شاید باورت نشود اما او هم که امروز دو فرزندش در میان سلاخ
،مانند شبیه او بودهمسرش را در روزی خونین و مردی زن کرد بی

شبیه حال او بود، شبیه تصویری بود که دیگر هر چه بدو گفتند را نشنید و خواست باری
ای بااند را بگوید و حال در فکر زیاد در میان قابلمه‌خویشتنش چیزی برای آنچه آنان بر او گفته
های بسیار در حال پختن است‌سبزیجات و ادویه

دانی بیا تا برایت از آن روز نخست بگویم، از آن روزی که من رای اینها را می‌حالا که همه
بردم، انان‌مانند دیگران به پیش می‌در میان خانه خواندند تا به فردا آنی را به پیش برم که باید به
ترتوان‌ای شدند که از آنان کم‌مرا درسی از روزی دادند که در آن مردمانی وارد خاک بیگانه
ای بود را تصاحب‌بودند، آنان وارد شدند و بعد از گذشت چندی هر چه از انان رد و نشانه
کردند و آنان را از میان بردند و پس از آن بود که آنان در میان همان خاک تسلیم شده بنایی را
بر ساختند و در آن دیگران بدین روزگار آموختند و من در میان همان بنا رشد کردم، مرد
رفت تا گاه با طناب در دست و گاه باهای دور می‌صاحب کار هربار به یکی از این سرزمین
رونقی در جیب برخی از انان را برای این کاخ ساخته بیاورد و آنان را برای خود کند، و من در
،کنار آنان دانستم که باید چه کنم

رفت تا توانستند بیشترانی‌شد و والا و والاتر می‌کدام با آوردن آنان، بر این جایگاه افزوده می
دانی صاحب کار باری مرا به خود نزدیک کرد و در گوشم گفت آنان رارا برای خود کنند، می
،با مهر بیاموز و آزموده کن

انان را باید در این مهر بگسترانی و در اغوش بگیری من و مرد هنرمند هر دو بر آن شدیم تا
انان را دریابیم و پس از من نیز بیشمارانی انان را دریافتند و در نهایت با مهر بسیار آنان را بارور
کردیم

اموختند تا هربار پروارتر شوند تاکردند، انان را می‌آنان در میان شهرها هم اینگونه بارور می
در نهایت انان را به آرزوی خود نزدیک کنند

مثلاً پدر تو، تو را در آغوش گرفت و پدر من در دهان من کوفت هر دو در نهایت
زد یا عصایی که‌خواستند ما را بدل به عصای دست کنند، عصای دستی که دشت را شخم می‌می

داد و صاحب کار هم در خیالش در حال‌وارانه بیماران را شفا می‌ردای سپید بر تن داشت و مسیح ترسیم قصری بود و حالا آنان را هر بار در این پرواری با محبت در آغوش گرفت و آنان را بدل خواهم با ربودن آنان، گاه با مالك شدن آنانبه ریسمان و سیمان این کاخ کرد و حالا من هم می و گاه با هم آغوشی برای به وجود آوردن آنان، انان را برای خویش و فردای خود کنم و آرزوی من نه آن قصر بزرگ که جان کندن انان بود

خانه کرده و مردم اگرکنم که او در میان سلاخ‌حالا من در میان این خانه همان کاری را می ،بدانند، اگر بفهمند و اگر از من چیزی به گوش آنان برسد چه خواهد شد

شك مرا خواهند سوزاند و با زغال تن من غذایی طبخ‌ای به پا خواهد شد و بی‌قیامت تازه خواهندکنند و می‌ی انان همان کاری را کردم که آنان می‌مانند همه‌خواهند کرد، اما من هم به ،دانم‌بکنند، اما می

چیز رای گفتن ما همه‌چیز یکسان است و معنای برابر دارد اما نحوه‌دانم، آری همه‌حال می ،در دنیای تغییر خواهد داد

چیزاش گفتم، حالا هم همه‌خاطرت هست از دوست دوران کودکی و آن کراوات شل شده مانند همان روزگار است من با لباسی ژنده در حال آن کاری هستم که کت و شلوار زیبا بر تن‌به ،صاحب کار آن را معنادار خواهد کرد

چیز راخوانم معنا خواهد کرد و حالا که همه‌آرزوی داشتن قصر با آنچه من آن را لذت می چال، نه من که تمام آنچه از ازدیاد نسل من از ژن من‌دانی آن را بدان که من در میان آن سیاه‌می های دنیا است حتی توان کاری که یك روزخوار تا تمام الکس‌از نام من از این نام الکس آدم ،است را نداریم‌در آن سلاخ خانه شده

خانه برابری‌ایم با یك روز کار این سلاخ‌ما آنچه در تمام عمر تمام ما در تمام جهان کرده ،نخواهد کرد

این در حالی است که امروز در میان شهر ما تنها شهر ما که یکی از صد شهر از دل صدها مانند تمدن بزرگ‌کشور جهان است بیش از صد سلاخ خانه وجود دارد، باشد که روزی ما نیز به انسانی دانا رئوف و مهربان شویم

امید شیطان رحیم که دست او همواره بر پشت ما خواهد بودبه

فصل ششم

به یکباره در حالی که در زیرزمین و میان سیاهچال خواب بودم و سر بر روی میز کار خود
،ای داخل شدندها بر جا نمانده بود عده‌گذاشته و دیگر چیزی از بقایای جنازه

،افتاد افتادبالاخر آنچه نباید اتفاق می

،خوار کیستبالاخر مردم این شهر دانستند که الکس آدم

در آن روز خاص روزی که مردم شهر من، مرا شناختند آسمان غرید و بارانی شروع به
دیدی و تنها بخشی از اجساد مردگان بود که‌باریدن کرد، اما در میان این باران تو آب نمی
ها یا آب باران‌ی جنازه‌دانم آیا بر اثر ضربه‌ریخت و نمی‌مانند تگرگ به روی صورت مردم می‌به
،شددر آسمان صورت و سیمای مردم خونین می

،مانند آب روان مایع باشدمن در میان هوا بارانی ندیدم که به

،من آن را ندیدم تا بتوانم تشخیص دهم رنگش چیست

بردند، با آنکه سرم را به زیر برده چیز زیادی برای‌اما آنگاه که چند نفر مرا قپانی به بیرون می
،دیدم‌دیدن نبود من خون بر صورت زائران خیابان را می

بودند و در حالی که بر دهان و گاه دستانشان‌آنان با سیمایی خونین به من چشم دوخته
،کردندهایی از اجساد بود به من نگاه می‌تکه

،بودندهای بر زمین خود را دیده‌انان معنای تمام زشتی

های در جهان آنان در چنگال عدالت‌ها و پلیدی‌رویی‌دانستند که تمام این زشت‌حال می
،جا را پر خواهد کرداسیر مانده و با از میان بردن من دوباره مهر همه

آری انان درست دانستند و من امروز در چنگال آنان بودم، به یکباره وارد شدند، آنجایی که
من در میان خواب و رؤیا در حال تکه کردن یکی از اجساد بودم، داشتم در حالی که کاردم در

کرد و با جانی که بر بدن نداشت از من التماس‌رقصیدم، او به من نگاه می‌بدنش بود، آرام می
،بودم‌کرد تا زودتر او را خلاص کنم، اما او را از کمی پیشتر خلاص کرده‌می

روند ونگرند، به من چشم و ابرو می‌دیدم که تعداد بیشماری در کنار درب ایستاده به من می
خواهند تا او را به حال خودگویند می‌غر و لند کنان در حالی که بر پیشه و اجداد من دشنام می
،اند بروندسمت میزهای فراخی که آنان برای من چیده‌رها دارم و به

،چیدم‌اما من خود باید برای انان میزی می

،از این رو بود که به انان اعتنایی نکردم و به کار خویش مشغول شدم

ها راهای بسیار از لاشه‌دیدم که داشت تکه‌من او را در میان آشپزخانه صنعتی بزرگی می
آمدند غذاکرد امروز قرار بود به تعداد بیشماری از مردم که برای دیدن من گرد می‌قرمه قرمه می
باشد یا همتای آن رفتارهایی که من‌دهد، او در میان میز کار خود بدون آنکه به من توجهی داشته
کرد، او تنها نبود و بسیاری‌ها را تکه می‌کنم کاری انجام دهد، داشت با سرعت بسیار جنازه‌می
ای که در برابرکردند، من تنها با جنازه‌در کنار هم آن را در این کار خطیر و بزرگ کمک می
،تاختندرفتند و بر من می‌داشتم در حال بازی بودم، مردم چشم غره می

ها و تابوهای دنیای ماسر و پای دیوانه در حال شکستن تمام ارزش‌انان باور داشتند که این بی
،است

ای بودم، کمی پیشتر باگفتند، من در حال شکستن در حال رقص با جنازه‌راست هم می
،بودم‌ای خوابیده و مقداری از گوشت او را در دهان برده‌جنازه

های‌شمار وردست در حال تکه تکه کردن جنازه‌مرد آشپز در میان آشپزخانه با تعداد بی
رقصید، نه با آنان‌ها می‌کرد، او نه با جنازه‌کدام از این کارها را نمی‌بسیاری بود، او هیچ
بود، او گاه‌ای خام از آنان را به دهان برده‌زد تکه‌بود و نه در حالی که با آنان حرف می‌خوابیده
برد وای را کامل و بزرگ در حالی که هنوز شمایل او قابل تشخیص بود به میان فر می‌جنازه
،تبحر آن را داشت که گوشت تن اجساد را ترد و مطبوع سرو کند

شدند، آن قدرکرد که حاضرین دیوانه می‌ها را طوری طبخ می‌ی گوشت‌او گاه قرمه قرمه
بر آن بودندخوش طعم آن را طبخ کرده بود که جماعتی که پرهیز از خوردن گوشت داشتند هم
،تا همتای آن طعم را بار دیگری مزه کنند

درست هم همین است، او بلد بود تا چگونه این کار را بکند و من در حالی که کاردی در بودم، او را در اغوش گرفته و در حال خوردن تن او در میان‌دستم بود و آن را در تن او کرده دادند و آخر در میان همان کابوس‌خامی و با همان طعم ابتدایی خود بودم و مردم مرا انذار می ،سر خود احساس کردم‌دست سردی را بر پشت

کرد چند ضربه به شکمم زد ومردی درشت هیکل در حالی که مرا از روی میز بلند می خاطر ندارم اماهای او را به‌گفت و تمام حرف‌آنگاه مرا به روی زمین انداخت، مرتب دشنام می ها چند بار گفت‌یادم هست که در میان حرف:

خوارمردک کثافت آدم

بعد چند نفری مرا کتک زدند و آنگاه که خشونت نهفته بر جانشان فروکش کرد با دست بندی که در دست داشتند مرا از پشت به زمین میخ کردند و با دستی در میان دستانم، درست وسط دو دستم مرا از زمین بلند کردند و با خود خِرکش کنان به بیرون بردند، گویی از کمی ،بودندهای من جمع شوند و آنان جمع شده‌بودند تا زیر دربازه‌پیشتر مردم شهر را خبر داده

کشید بردند، من در میان راه سرم‌سمت اتومبیلی که پارک شده و انتظار مرا می‌آنگاه مرا به را کمی بالا آوردم و دیدم که از آسمان باران خون و اجساد در حال باریدن است، آنگاه جریح شدم و فریاد زدم:

اید؟برای غذای مطبوع من جمع شده

آمدید تا از گوشتی که درست کردم بچشید؟

اگر باری آن را مزه کنید دیگر لب به گوشت دیگری نخواهید زد

،ایدمطمئن باشید آن طعم را تا کنون نچشیده

مردم و محافظان من همه خشک شدند و برای چندی کسی از جایش تکان نخورد، همه به کردم همین الان است که از من بخواهند تا آنان‌بودند، فکر می‌کردند و دیوانه شده‌من نگاه می ،ام سرو کنم‌را به پذیرایی خانه دعوت کنم و برای انان از گوشتی که دیروز پخته

اما بعد از گذشت چند ثانیه اولین جسم به تنم خورد و صورتم را درید، مردمی که دشنام ،کردنددادند به سویم چیزی پرتاب می‌می

هایی که در پلاستیک داشتند تا کفش و کیف و هر جسم سختی همتای سنگ هر که‌از میوه هر چیزی در دست داشت به سویم پرتاب کرد و هر که چیزی به من گفت

،یکی مرا کثافت و دیگری وحشی خطاب کرد

بودند در حالی که محکم‌ای روانی خواندند و محافظین که ترسیده‌برخی مرا مجنون و عده ،زدند مرا درون اتومبیل گذاشتند و با سرعت از آنجا دور شدندتوی سرم می

،کردم‌من به خیابان نگاه می

ها آنان را ندیده بودم‌های شهر در برابر دیدگان من بود، گویی در تمام این سال‌ی مغازه‌همه ،چیز در برابر دیدگانم بودو حال توان دیدن آنان را داشتم، همه

ی بزرگ که تابلوی بزرگی داشت، تصویر مردی را با دو داس بدل به نماد خودیک مغازه ،کرده بود

،هایی آویزان بوداز میان مغازه جنازه

ها وبودم، آن چنگال‌های خود ساخته‌همتای زیرزمین نمور من، آن سیاهچال که با دست بود، اما آنجا بسیار تمیز بود، خبری از خون بر زمین‌چیز همتای هم‌های آویزان بر آن، همه‌جنازه های ژنده و کثیف بر تن من هم نبود، مردی با لباسی‌و میز کار کثیف نبود، خبری از آن لباس زد و در حالی که با یکی‌های خود لبخند می‌ای بر آن نبود به مشتری‌سپید و مرتب که حتی لکه ای که از کمی پیشتر سلاخی‌برد و جنازه‌کرد، آرام تیغ را در جسدی فرو می‌از انان معاشرت می کرد وبرید آنگاه که به زنی زیبارو نگاه می‌و تمام خون آن خالی شده بود را بدون خونریزی می کرد، گوشت بریده از جنازه را به‌های او را می‌در حال نگاه به لبان سرخ او و تصور نوک پستان ای‌داد و آنگاه برای ثانیه‌ای را در میان پاکتی به دستان زن می‌سپرد و آش و لاش جنازه‌چرخ می مالیددستانش را به دستان زن می

چرخاندور خود می‌ها را به‌سوتر بر روی منقلی که جنازه‌کمی آن

دور معبود خود هستند و خویشتن رادیدی که در حال طواف به‌های قربانی را می‌تو جنازه دادند و از هر سوء دمای بر جان آنان دمیده‌کردند، آنان را چرخ می‌برای دریده شدن آماده می های درجهید بر جنازه‌ی که بیرون می‌ای با دهانی بازمانده و بزاق‌سوختند و عده‌شد و می‌می

ای از آن را به‌کردند، آنان تکه‌داد نگاه می‌حال چرخیدن که حالا داشت روغن خود را پس می ها بر روی منقل در حال پختن بود را مزه‌گذاشتند و آب شدن گوشتی که ساعت‌دهان می ،کردندمی

ها را بر روی هم سوار و به درون آن‌های چرخان بسیار در پیش دیدم، گاه روده‌از این منقل بودند و درها را بر هم سوار و کوهی از اجساد را بر روی هم ساخته‌بودند، گاه جنازه‌چرخانده ها دیوانه‌دیدی که با خیال آن‌ها مردمی را می‌ها و طواف آن بر حرم دلداگی انسان‌میان این منقل ،بودندها ایستاده‌شدند و در پی جستن و زبان مالیدن بر آن بر پشت ویترین‌می

دیدم که حریصانه در حالی که حتی میلی به غذا نداشتند در کمین شکار خودمن آنان را می کشیدند داشتندهای چرخان می‌های منقل‌اند، آنان با زبانی که به روی شیشه‌در آمده و ایستاده کردند و من آشپزی را دیدم که دستش را درها را می‌التماس مالیدن زبان خود بر روی جنازه های بسیار و پیاز فراوان مدفون شده بود برده و با فشار آن راها که با ادویه‌میان انبوهی از جنازه ،زدچنگ می

کرد؟به نظرت در آن میان به چه فکر می

،خواست به او فکر کنداگر در آن لحظه می

کرد؟او را چگونه و در چه حالی تصور می

،منظورم جنازه در چنگال او در حالی که زنده بود

مانند مرد قصاب با داس بزرگ زمانی که بر لبان زن چشم دوخت او در آن لحظه آیابه ،توانست به قربانی خود در حال دویدن هم فکر کندمی

،در میان آن مغازه چه

ها از یکدیگر درهایی از جنازه‌آن تعداد بیشماری از مردمان که در جستجوی پیدا کردن تکه ،سبقت بودند تا زودتر آن را تصاحب کنند

هایی قرار گرفته و در میان آب جوش پخته و سپس‌های بسیار در رول‌هایی که با ادویه‌جنازه دودی شده بود

افتادند؟گرفتند یاد او می‌آنگاه که بر دست می

ی بر دست انان از کجا آمده است؟دانستند آن تکه‌اصلاً می

سوی اتومبیل بر مردم کردم، او را دیدم، اویی‌در میان همان نگاهی که در میان بردن آنان به ،سمت من پرتاب کرد و من را کثافت خطاب کردای به‌که گوجه

ی کالباس گشت بسته‌دنبال چیز دیگری در میان پلاستیک خود می‌او در حالی که داشت به ای را در آورد و از دستش افتاد آنگاه به من رو کرد و فریاد زددودی شده:

روانی آشغال

دانم چرا اما من او را دیدم،سمت خانه رفت و نمی‌بعد از آنکه ما آنجا را ترک کردیم او به کردم، او وقتی به خانه رسیدمن او را دنبال کردم، من روزهای دیگری هم دیگرانی را دنبال می ،اش که متشکل از یک مرد و یک کودک بود میزی چیدبرای خانواده

همراه خیارشور،دور میز نشستند و با هم از آن کالباس که حالا او در میان ظرفی به‌انگاه به ،گوجه و سس مایونز سرو کرده بود خوردند

بود وای از کالباس در دهانش بود و مقداری از آن بر لبش ریخته‌او در آن میان که تکه دیدند گفت‌کودک همسر او و آن تکه از کالباس را می:

،الکس کثافت را بردند

،ی پلیس بردندسوی اداره‌امروز او را کت بسته به

برد گفت، آری شنیدم‌ای از ژامبون را با چنگال به دهان می‌انگاه همسرش در حالی که تکه که او آدمخوار است

هر دو بهم نگاه کردند و بعد از کمی تفکر به گوشتی که در ظرف در برابرشان بود چشم دوختند و آن را به دهان بردند

،خواهم خیلی شمایان را آزار دهم‌نمی

کنیم‌ی خود کالباس هم تولید می‌خانه‌دانید ما در سلاخ‌اما می

بود،ی ما خریده‌بود را از سلاخ خانه‌ی که بر سر سفره گذاشته‌دانید این پیرزن آن کالباس‌می دهیم و من علامت آن راهای بسیاری می‌بندی آن را به مغازه‌البته از خود آنجا نه، ما بعد از بسته ،سرعت آن را شناختم‌دیدم و به

خواهم شما را اذیت کنم‌باز هم نمی

،بردم‌خانه هم می‌کردم به سلاخ‌اما من گهگاه از انچه خود شکار می

ها ایمان دارید؟دانم چرا اما آیا شما به من و شناخت من از جنازه‌نمی

،من با یک نظر آنگاه که کالباس از پلاستیک پیرزن افتاد او را تشخیص دادم

رقصیدم جدا شده‌زدم و می‌او از تن قربانی که در میان جنگل در حالی که او را ضربه می خانه چرخ‌ی بسیار خورد و من مجبور شدم تا آن را در میان سلاخ‌هایی که ضربه‌بود، همان تکه کنم و در نهایت از آن کالباس بسازم

های‌راستی اگر به شما بگویم و با شما در میان بگذارم که من همیشه بعد از سلاخی قربانی بردم‌های دیگر شهر می‌خانه‌ی خودمان و بیشتر از آن سلاخ‌ها به میان سلاخ خانه‌خود را شب چه؟

،ها را در میان اولین بازجویی به بازجوی خود گفتم‌این

:گفت‌داد و می‌او دیوانه شده بود و مدام به من دشنام می

کثافت لجن راستش را بگو

آنگاه صدایم را دو رگه کردم و به صندلی خود تکیه دادم و با نگاهی عاقل اندر سفیه :پرسیدم

اید؟ی من نجسته‌ای در خانه‌با خود فکر نکردید که چرا هیچ گوشت و جنازه

ام خون‌دیوانه شده بود برخاست و چند بار صورتم را بر روی میز در برابرم کوفت از بینی هایم امتداد کرد، انگاه با زبان آن را به کام فرو بردم و آهی از ته دل کشیدم وآمد و تا روی لب :دار گفتم‌رو به او با صدایی خش

های خود را بعد از سلاخی به‌عهد کرده که قربانی‌ما یک گروه چند ملیتی هستیم که با هم
های شهر ببریم و آنجا را از تن آنان پر کنیم‌خانه‌میان سلاخ

او کلافه از جایش بلند شد و به من گفت تا با او بازی نکنم و من با لبخند گفتم همین حالا
ها پخش‌ها و کارخانه‌خانه‌هم تعداد زیادی قربانی و شکارهای خود را در میان دیگر سلاخ
کردند

ما از دیرباز بر این بودیم تا اینگونه کنیم

سمت او رفتم و آرام در گوشش گفتم‌بعد با لبخندی که بر دهان داشتم به

ی آنان خواهم گفت که دیگر قربانی ویک راه دارید تا این بازی را خاتمه دهم، من به همه
ها را به شما تقدیم کنندکارها را رها کنند و حتی جنازه

ات چیست؟با بی میلی گفت خواسته

:با لبخندی مرموز و حالتی مغرور به او گفتم

خواهم به آنان‌ی جادو با مردم صحبت کنم، من می‌باید به من زمانی بدهید تا در میان جعبه
،بازی را تدریس کنم‌روش درست بریدن گوشت و این عشق

،ای به صورتم زد و من را به حال خود رها کرداو که کلافه و دیوانه شده بود با مشت ضربه

ها را عملی کنم‌توانم ان‌من باز تنها ماندم و فکرهای بسیاری از گذشته تا حال که چگونه می
،و به یادم افتاد

،ها را تکه کندتوانست آن‌به یاد آشپزی که متبحرانه می

آموزند که‌آموزان خود می‌مثلاً من گاه و بیگاه آنان را دیدم که چگونه مغرورانه به دست
آموزند و مادران‌ها به زیردستان می‌بینم که در آشپرخانه‌چگونه گوشت را تکه کنند، انان را می
،خواهم همین را به شمایان بیاموزم‌آموزند و من هم می‌را هم دیده که به فرزندان خود می

ی شما را باری‌خواهم همه‌ی شما را انذار از این طعم با شکوه دهم و می‌خواهم همه‌می
ی من بیایید تا با هم باری از آنچه من پخته تناول کنیم‌دعوت کنم تا به درب خانه

هاها مرا برای ساعات بسیاری در آن دخمه تنها گذاشتند و به حال خود رها کردند، انآن دانم را با انان در میان بگذارم و خیال انان را آسوده کنم،خواستند تا من آنچه از حقیقت می‌می ها ریخته و انان را به این سم خود آلوده‌های خود در میان دیگر کارخانه‌بگویم که آیا از قربانی ،ام‌کرده

ام هم کثیف و آلوده‌هایی که بریده‌کنند چون من کثیف و آلوده هستم گوشت‌شاید فکر می ،باشد

کنم‌گیرد، حالا که دقیق فکر می‌های ژنده و کثیف من سرچشمه می‌اش از آن لباس‌همه دوست داشتم مادرم، پدرم و هر که در این رشد کردن من دخیل بوده را سرزنش کنم و بدانان ،فرستادندپوشاند و همتای آن دوست آهار زده به خیابان می‌بخوانم که باید مرا درست می

کند،مانند آن آشپز که تدریس این کار را می‌اگر من هم همتای آن مرد قصاب بودم، یا به دیدند؟هایی که من تکه کردم را آلوده می‌انگاه انان گوشت

کنند که گروه ما، الکسان آدمخوار این کار را کرده و شهر را آلوده و مریض‌انان خیال می ،خواهد کرد

،درست است فایده و سود هم همین را میگوید

آنان مرا برای این ژنده پوشی دستگیر کرده تا مجازات کنند، اگر من هم آراسته و پیراسته بودندایستادم، اصلاً مگر یادت نیست مردم آنگاه که مرا دوره کرده‌بودم در برابر این آلودگی می گفتند؟چه می

خاطر آن تربیت‌خاطر همین است، به‌ها به‌ی این‌انان مرا کثافت و آشغال خواندند و همه اشتباه و غلط که از من چنین موجود حقیر و کثیفی پدید آورد

دانم چقدر بود او دوباره به میان اتاق آمد و رو به من گفت: باقی اجسادبعد از چندی که نمی کجاست؟

:من در حالی که آرام بودم گفتم

ها رها کردم‌ها و سلاخ خانه‌آنان را در میان دیگر کارخانه

،های گوشتی‌های تولید کالباس و فرآورده کارخانه

گذاریم‌گاه چیزی باقی نمی‌ها رها کنیم و برای خود هیچ‌ما عادت داریم تا ان

:مرد در حالی که عصبانی بود گفت

،ی بازی ندارم با من رو راست باش‌من حوصله

های بر در و دیوار است که‌ی از جنازه کشف نشده و تنها خون‌ی تو هیچ بقایای‌در خانه ی آدمی نرسانده و باید به ما بگویی که‌های آزمایشی تا به حال ما را به جنازه‌مانده، نمونه‌باقی ای؟ای و کجا گذاشته‌ها را چه کرده‌آن

ی حرف زدن با او را نداشتم رویم را آنطرف کردم و گفتم‌من در حالی که دیگر حوصله ی تکرار همان حرف گذشته را ندارم‌دیگر حوصله

،رسد تا با شما در میان بگذارم‌ای به ذهنم نمی‌دیگر حرف تازه

،در همین میان مرد دیگری داخل آمد و رو به او گفت رهایش کن

او مجنون است بیا برویم کارهای بسیار دیگری داریم

،کوبید فریاد زدمرد عصبانی در حالی که دست روی میز می

،خوار استاو الکس آدم

،تواند ما را در این راه کمک کندداند چه شده و می‌او می

:مرد در برابر گفت

داریم‌حالا حالا ها او را نگه می

،اما شاید هنوز زنده باشد

اندبار او را در میان جنگل دیده‌آخرین

:مرد عصبانی گفت

درست است،

سمت خانه آمده وای بزرگ به‌همسایگان او را در همان شب دیده که با کیسه...

های انان چشمانم سنگین شد و به خواب رفتم‌من در میان همین گفتن،

های انان را نداشتم و در خیال روزی را تصویر کردم که دوباره‌ی شنیدن حرف‌دیگر حوصله روم‌از پشت این حصارها بیرون می،

دارم که‌ها گام برمی‌های شهر جولان دهم، من در حالی در خیابان‌مرا رها داشته تا در خیابان سوی تلویزیون خواهم رفت‌به،

ای به من اختصاص داده تا در آن با مردم از هنرم بگویم‌برنامه

بیندبیند، بسیار از آشپزها را می‌ها را می‌در بین رفتن چشمانم ویترین

های گردان در شهر، ازگذرم، از کنار تمام منقل‌بینم و از کنار انان می‌ی انان را می‌من همه کنند تا در میان آن ادویه بگذارند، دل ودل تمام آشپزهایی که زیرپوست قربانی را بلند می ی‌جات پر کنند تا لذیذ تر شود، من همه‌کشند تا درون آن را از صیفی‌ی شکار را بیرون می‌روده ها هستندوار در حال مالیدن تن جنازه‌بینم که شهوت‌آنان را می،

بینم‌ی کودکان به دار آویخته را می‌ها همه‌در میان ویترین،

ی مردم را دربینم و همه‌های آویزان را می‌ها من تمام جنازه‌های بزرگ مغازه‌بر روی چنگال ی‌اند، من همه‌ای خون دهان را رو به آسمان باز کرده‌ها دیدم که در انتظار قطره‌زیر آن جنازه انان را دیدم،

ها را دیدم‌سر در میان ویترین‌های بی‌طفل،

دنبال‌دست و پاهای کوچک انان را دیدم و بر ویترین مردمی را دیدم که در پی مرد شدن به دوند کودکانی می

آنان را دیدم، من در زیر ویترین تن کودکی را دیدم که زن شد و خون بر روی ویترین بودای ریخت که تن کودک دیگری را بریده شده بر روی خود گذاشته‌مغازه،

ای‌خواند این فرزند کوچک خانواده‌زد و مردم را فرا می‌دیدم که فریاد می‌من مردی را می اند، من او را دیدم که دست و پاهای کودک را به مردم نشان‌است که تنها او را به بار آورده داد تا به انان ثابت کند که تا کنون حتی باری هم دست پایش بر زمین نخورده است، من اویی‌می ،آوردبود و برعکس به میان شهر می‌هم بسته‌را دیدم که کودکان را به

من آنان را دیدم که در انتظار بریده شدن سر او نشسته و در بازارهای بزرگ بسیاری را دیدم ،کنندهای خود قطع می که سر را در برابر دیدگان مشتری

ی آنان را ببینم و باز به‌من پیش از آنکه به استودیوی تلویزیون به رسم آمده بودم تا همه ،پیش رفتم و همه را دیدم

من آن را دیدم که هنوز جان داشت و آشپز در حالی که لبخند بر لب داشت با مردم شهر که همه متمدن و باورمند به دین انسانیت بودند به او نگاه کردند، او از ترس خود را جمع کرد و آشپز او را زنده زنده به میان آب داغ برد

دیگری را دیدم که زنده زنده سرخ کردند و دیگری را زنده زنده به دهان بردند، من در این ،های سرخ شده را هم دیدم‌وانفسا حتی جنین

،ی آنان را دیدم و باز هم ادامه دادم‌من همه

ها را دیدم که با رزق و برق بسیار جلا داده‌هایی از گوشت‌های شکیل تکه‌در میان ظرف بودند و در میان آن در دل یخچال حتی مردمی را دیدم که در انتظار زندگی در جان آن‌شده شود اما حتی زنده انان را در یخچال نگه داشتند تادهند و باورت نمی‌ها را تکان می‌ها ان‌جنازه ها و فراتر ازی ان‌ها خود آنان را به میان آب یا روغن یا حتی خام و زنده ببلعند، من همه‌مشتری ،آن را دیدم

ترها را هم در برابربرند و بزرگ‌سر می‌ها هم‌دیدم که کودکان را در برابر دیدگان مشتری هاخانه‌کشند و به میان سلاخ‌کودکان، مادر و پدرها را با هم و خواهر و برادرها را با هم می ،برندمی

دهند بالا وگذارند و آنان جان می‌برند و بر عکس در ظرف می‌در بازارها با چاقو سر می ،دهندبینند و به تازه بودن آنان رضا می‌ها آنان را می‌پرند، مشتری‌پایین می

کند و خویشتن‌برند، او انتخاب می‌ها در برابر مشتری جانی را به سیخ می‌در میان آکواریوم افتد، او این را هم مزه خواهد کرد، من‌بیند و به یاد ترس در میان عضلات او می‌درد او را می درند و بی جان در میان آب‌کشند و باله می‌بینم که برای خوردن از آب بیرون می‌ها را هم می‌آن ،ای آمده تا آن را هم بخورندکنند تا بمیرند و باز آنان در پی گوشت تازه‌رها می

آیند تا اگرببینم که با دهان پر شده از گوشت و خون به پیش می‌من تمام مردم شهر را می چیز را خواهند خوردچیزی مانده آن را هم بخورند و همه

من در میان روزی آنان را دیدم که زمین و آسمان را هم خونی کردند و همه جای شهر پر شده از بوی اجساد بود، من آنانی را دیدم که با ولع بسیار در حال بریدن سرها بودند، میدان شهر ،کردندزدند و برای خود می‌ها بود، یکی یکی را به زمین می‌پر از جنازه

شده‌ها برای ما خلق‌گفت آن‌من دهان پر زنی را دیدم که در حال خون ریختن از لبانش می ،و ما صاحب بر آنانیم

،اندصاحبان بر حقی که مالک همگان اشرف بر زمین

اند، آنانی که اذن‌اند، آنانی که حق برای انان است، آنانی که برتر از دیگران‌آنانی که رئوف ی آنان‌توانند عبید و برده خود کنند و همه‌الهی دارند، منطق دارند و استدلال حتی علم را هم می ای هم به چیزی فکرخواندند تا مبادا کسی حتی ثانیه‌های پر خود داشتند بر همگان می‌با دهان ها کرده و هر که‌ی این سال‌کند و با خیال آسوده آن کند که باید بکند و همگان در طول همه خلاف آن کند حقاً که دیوانه است

ها شده و خدا و شیطان و هزار معنای بی معنای دیگر بر انان‌آنان را دیدم که مالک آن های خود بودند و با ولع به زمین نگاه‌خواندند تا بدرند و انان دریدند، انان در انتظار قربانی‌می زدند وبردند، آنان را به زمین می‌کردند و من دیدم که فوج فوج جانداران را به پیش می‌می جای آن دیگری را آوردند وکردند، گاه یک قربانی را نپسندیدند و به‌خونین بر زمین رها می همه را در برابر او زمین زدند، انان یکی نبودند و هر بار کسی از انان خواست و آنان اجابت است،ترها و روزی هر که در زمین جنبیده‌کردند، روزی کودکان را قربانی و روزی بزرگ روزی فرزند و شاید همسری را و فردایی پدر و خویشتن را

دیدم، آری انان بودند که به ویترین زمین تکیه کرده خود راو منی که آنان را در آسمان می

شناختم آنان‌ها بودند حتی برخی برخی را نمی‌ماما‌لاندند، زئوس، زردشت، عیسی، الله خیلی‌بر آن می بودند و به سنگ فرش زمین در حالی که مردم درهمه و همه بر ویترین زمین از آسمان تکیه داده ،شدندمالیدند و آرام می‌حال بریدن سرها در پیش بودند خود را به آن می

خندید و هرافتادند، برخی می‌زدند برخی بر زمین می کردند، برخی فریاد می‌برخی عرق می کدام با نگاه به تصویری که آن را ساخته و پرداخته در حال ارضا شدن فریاد رضایت سر دادندمی

ها در ازای این دریده شدن دریدن را آموختند و اینگونه بود که این حریص بیمار آنکه ازآن ای کردخون سیراب نشده بود زمین را اینگونه بدل به خونابه

ی مردم‌جا را پر کرده است، همه‌های اجساد همه‌بارد و تکه‌حالا دیگر از آسمان خون می برند،شهر بیرون از خانه آمده و در حال بریدن سرها هستند، انان هر که در برابر باشد را سر می زنند، قربانی که مرد است، پیر است، زن است، حامله است، کودک‌گاه قربانی را به زمین می برند، انگاه از هر چه جان و تن بر زمین‌زنند و سر می‌است، حتی جنین است، همه را زمین می روند در مقصدی نامعلوم که انتهایی هم نخواهدکنند و در پی هم به پیش می‌است دهان را پر می اند به آرزوی خودداشت، من در میان این شهر خونین که دیگر تا کمر همه در خون غرق مانده ،رسیدم و برای چندی تریبون را در اختیار گرفتم

هابینند، از تمام خانه‌حالا دیگر ساعتی تلویزیون در اختیار من است، این تلویزیون را همه می ،های در جهان تصویر من در حال پخش شدن است‌ها بیلبوردها، و تمام اسکرین‌مغازه

آیم، هیچ بر تن ندارم و همه‌من همه را دیده و حال در آرزوی خود عور به میان تصویر می روم،سوی دوربین به پیش می‌ام به‌بینند، من در حالی که دیده به دیدگان آنان دوخته‌عور مرا می های انان راگذارم با نگاهی نافذ تا آخرین لحظه چشم‌دست را بر روی میز سپید کار خود می کنم و سرآخر که دهان نزدیک دست بر روی میز کار شد، در حالی که به انان چشم‌دنبال می هازنم و پرده‌بینند با دندانی که برای این کار نیست دست خویش را گاز می‌دوخته و همه مرا می .افتندمی

درباره جهان آرمانی

A MANIFESTO FOR UNIVERSAL FREEDOM

افکن آغاز شد: آیا انسان تنها معیارِ سنجشِ**جهان آرمانی** از یک پرسشِ ساده اما بن اند،حقیقت و عدالت است؟ در عصری که ساختارهای قدرت، مرزهای تفکر را محدود کرده این بستر پاسخی است برای بازتعریفِ همزیستی. در این فضا، آگاهی نه فقط یک ابزار، بلکه ای که برهای مذهبی و از سلطه‌های متحجر، از سرکوب‌خودِ مسیر است؛ مسیر عبور از نظام راندجسم و ذهنِ جانداران حکم می.

در گذر از تاریخ، انسان همواره خود را محورِ حقیقت دانسته است. اما جهان آرمانی، با ی تفکری‌بینی بر پایه‌کشبد. این جهان**پنداری**، این مرکزیت را به چالش می‌ی **جان**فلسفه داند. جان نه ابزار است، نه دارایی و نه‌شکل گرفته که موجودات زنده را فارغ از گونه، برابر می هاست‌تابعِ قدرت؛ بلکه جوهرِ زندگی است و آزادی، حقِ تمامی جان.

> محور دارد.محوری: استثمارِ جانداران و طبیعت، ریشه در ایدئولوژی انسان‌نقدِ انسان ما به دنبال خروج از این مرکزیتِ کاذب هستیم.
> ی دیگری‌ای: عدالت زمانی معنا دارد که هیچ جانی تحت سلطه‌عدالتِ فراگونه ی خاصی نیست‌نباشد. حقِ زیستن، امتیازِ هیچ طبقه.

آغازگرِ این مسیر:

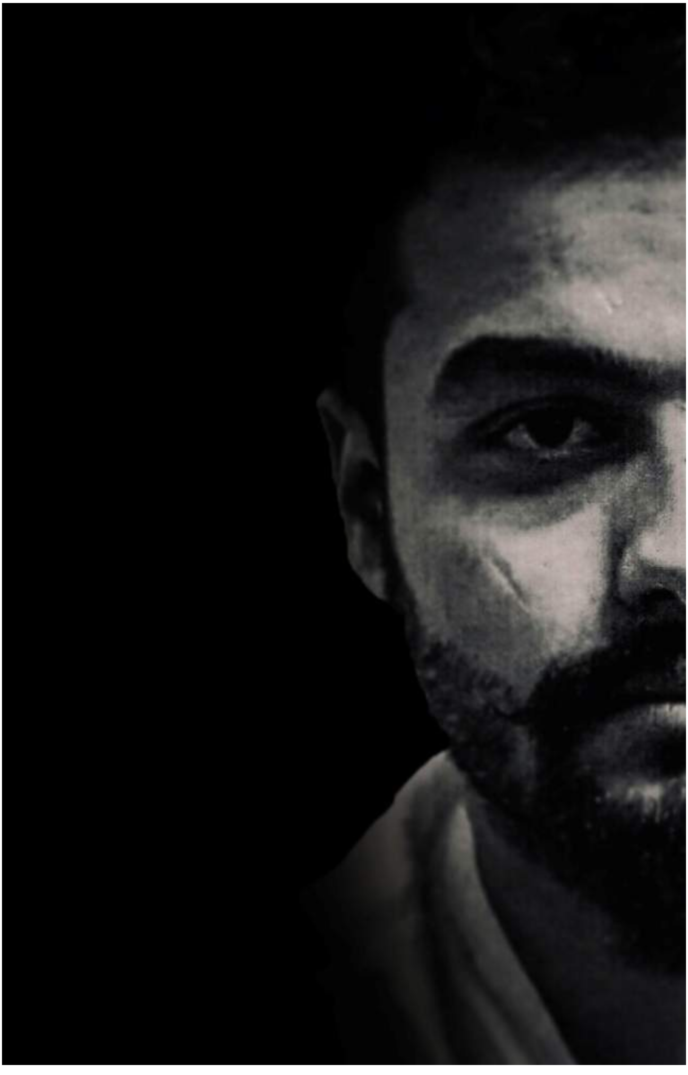
پنداری، برآیندِ جان‌ای، روایتی از یک زیستن است. جهان آرمانی و فلسفه‌هر اندیشه هایِ هستی در مسیرِ زندگیِ **نیما شهسواری** است؛ کسی‌ها تأمل، نوشتار و مواجهه با رنج‌سال ها را به ابزاری برای رهایی تبدیل کردکه با پخش آگاهی، واژه.

← روایتِ نیما شهسواری؛ از عصیان تا آگاهی

"Idealistic World begins with a fundamental question: Is human the sole measure of truth and justice? In an era where structures of power constrain thought, this platform is a manifesto to redefine coexistence, placing universal consciousness above all anthropocentric dominations."

نیما شهسواری؛ روایت یک بیداری

ARCHITECT OF THE JANGARA-ISM PARADIGM



گرایی»، نویسنده وگذار پارادایم فلسفی «جان**نیما شهسواری** (متولد ۱۳۶۸، مشهد)، بنیان

شاعری است که نگاشتن را از ۱۵ سالگی آغاز کرد. مسیر خلاقانه او به خلق بیش از ۵۰ جلد اثر های تحقیق، رمان، داستان و شعر انجامیده است. او در ۳۲ سالگی با اتخاذ تصمیمی‌در قالب اخلاقی و در مخالفت با غارت تن درختان و انحصار معرفت، تمامی آثار خود را به صورت دیجیتال در اختیار جامعه قرار دادرایگان و تمام.

> «گرایی، باوری عمیق و رادیکال به اصالت، ارزش ذاتی و برابری بنیادین تمامی‌جان ها، حیوانات و گیاهان در ساحت گیتی است.دار اعم از انسان‌موجودات جان زیستن در آزادی، پیش از آنکه حق باشد، یک رزمِ مداوم است.»

پنداری، «جان» نه امتیازِ انسان، بلکه جوهرِ مطلقِ حیات است که در نبضِی جان‌در فلسفه شدگی و نقدی انسان‌ست. نیما شهسواری با واسازی کارخانه‌یِ گیاه نیز جاری‌حیوان و ریشه الهیاتِ درندگی، رسالت وجودی خود را استقرار «قانون منع آزار» به عنوان یگانه اصل حاکم بر دانَدتمدنِ معنا می.

مکتب فکری:	گرایی‌پارادایم جان (Jangara-ism)
حجم آثار:	بیش از ۵۰ جلد کتاب و دیوان شعر
ایدئولوژی نشر:	دیجیتال، صیانت از درختان‌باز، تمام‌متن

***Nima Shahsavari** (b. 1989), the founder of the "Jangara-ism" philosophical paradigm, released his entire library of 50+ volumes for free, opposing the commercialization of thought and exploitation of trees. He defines life not as a human privilege, but as an interconnected network of equal conscious beings.*

بسترهای بیداری در جهان آرمانی

وگو جریان یابد. پادکست «**به نام جان**» باکند که در مسیر گفت‌تفکر تنها زمانی معنا پیدا می شده عبورهای تثبیت‌رویکردی بداهه و آزاد، تلاشی برای بیان تفکری است که از چارچوب .کند تا پلی میان اندیشه و شنونده باشدمی

مخزن کتابخانه آزاد آثار

تالار گفتمان دیالوگ و تبادل آگاهی

نام جان‌آرشیو پادکست به

های صوتی‌مخزن کتاب

هادیوان اشعار و سروده

های رسمی‌ها و پلتفرم‌شبکه

Spotify :اسپاتیفای | Castbox :باکس‌کست

Apple Podcasts :اپل پادکست

Internet Archive :بایگانی جامع دیجیتال

Goodreads Profile :شناسه کتابشناختی جهانی

YouTube :یوتیوب | Telegram :کانال تلگرام